

کار مولد و غیر مولد: تلاشی برای تبیین و طبقه‌بندی آن

احمت توناک و سنگور سوران
حسن آزاد

علاقه‌مندی مجدد به مبانی نقد مارکسی بر اقتصاد سیاسی که از اوایل دهه‌ی 70 شروع شده، به بررسی دقیق‌تر تمایز بین کار مولد و غیرمولد نزد مارکس منجر شده است. اما این امر، بحث‌های جدی‌تری را در مورد تعریف و اصول سودمندی کاربرد معیار مارکسیستی برای تمایز بین کار مولد و غیرمولد نیز برمی‌انگیزد. بحث بین هواداران و مخالفان نقد سرافا درباره نظریه ارزش مارکس، فضای نظری دهه‌ی 70 را تحت تاثیر قرار داده بود. اختلاف نظر حول کار مولد و غیرمولد، به معنای دقیق کلمه با دیدگاه‌های موجود در بحث وسیع‌تر پیرامون نظریه ارزش انطباق نداشت. اما موشکافی سخت‌گیرانه، نشانه‌ی آن دوران بود. ما اعتقاد داریم که بحث‌هایی خاص مربوط به کار مولد و غیر مولد درست در نقطه‌ای کنار گذاشته شد که مسایل مورد بحث هنوز با حل نهایی خود فاصله زیادی داشتند. به نظر ما در دستگاه نظری طرف‌های درگیر در بحث، در رابطه با یک رشته از تمایزات در تقابل کار مولد و غیرمولد بدفهمی‌ها و آشفتگی‌های فراوانی وجود داشت که باید به توضیح آن پرداخت. به علاوه حداقل برای کسانی که فکر می‌کنند تمایز کار مولد و غیرمولد برای انباشت سرمایه-داری جنبه‌ی اساسی دارد طبقه‌بندی جامعی از انواع عمده کار در سرمایه‌داری به معضلی اساسی تبدیل شده است. به ویژه با در نظر گرفتن افزایش تلاش‌های اخیر در کاربست مقولات مارکسیستی برای تحلیل‌های تجربی از جنبه‌های متفاوت اقتصاد سرمایه‌داری (1). بنابراین ما با وظیفه‌ی دوگانه‌ی توضیح و طبقه‌بندی موضوع سروکار داریم.

این هدف دوگانه سبب می‌شود که ما در ارائه درک خود از موضوع از دیدگاه جدلی صرف نظر کنیم. در واقع اگر بخواهیم نکته به نکته به ارزیابی‌های انتقادی از تمام مواضع طرف‌های درگیر بپردازیم ارائه موثر موضوع اصلی به دشواری امکان پذیر است و با توجه به وظیفه‌ی دوگانه ما ارزیابی مواضع و بحث‌ها نتیجه بخش‌ترین روش نخواهد بود. بنابراین ما در زیر تلاش می‌کنیم دیدگاهی را معرفی کنیم که به نظر ما به شکل سامان‌یافته و دقیق، بازسازی منطقی و نظری محکم از تمایز بین کار مولد و غیرمولد ارائه می‌کند. بر پایه‌ی این دیدگاه، ما می‌توانیم اشکال عمده‌ی کار در سرمایه‌داری را طبقه‌بندی کنیم. اما باید اشاره کرد که این بازسازی به شکلی که به نحوی موثر و منطقی، به غالب جریان‌های انتقادی به کل مبحث کار مولد و غیرمولد آن چنان که در آثار مارکس وجود دارد، پاسخ می‌دهد. به علاوه، بعد از ارائه بحث به انتقادهای عمده می‌پردازیم، و نشان می‌دهیم که چارچوب مفهومی ما، که بازگویی دقیقی از نظرات مارکس به شمار می‌رود، از توان پاسخ‌گویی به انتقادهای نیز برخوردار است.

به نظر ما، تفکر مارکس در باره این مساله کاملاً منسجم است. مطمئن می‌توان به اشتباه ناشی از بی دقتی، و به صورت-بندی اتفاقا ناشیانه در این جا یا آن جا اشاره کرد. اما مطمئن وجود چنین نکاتی را می‌توان به این واقعیت نسبت داد که بسیاری از دست‌نوشته‌های او برای انتشار نهایی تنظیم نشده بودند. ما با اتهام‌ها در باره عدم انسجام در شکل ارائه بحث که به فراوانی در ادبیات مربوطه مشاهده می‌شود، نمی‌پردازیم. نه صرفاً به خاطر دور شدن از هدف اصلی، بلکه به این

دلیل که علی‌رغم انسجام و عدم انسجام مارکس، نکته مهم‌تر این است که آیا با عزیمت از مبانی نظریه ارزش مارکس، می‌توان به تمایزی منطقی و از لحاظ نظری منسجم بین کارمولد و غیرمولد دست یافت. (2)

در ادامه مطلب ما نخست تلاش می‌کنیم نشان دهیم که چرا تمایز بین کار مولد و غیرمولد مهم و در واقع اساسی است؛ هم از نظر تحلیل سیر تاریخی سرمایه‌داری به طور عام، و هم از حیث درک تاثیر برخی ویژگی‌های خاص سرمایه‌داری قرن بیستم بر انباشت سرمایه. سپس به روشن کردن تمایز و رابطه‌ی بین مفاهیم "کار مولد به طور عام" و "کار مولد در سرمایه‌داری" می‌پردازیم. گامی که از نظر روش‌شناسانه برای درک درست این مبحث اساسی است. در بخش‌های بعدی برای مشخص کردن محتوای مقوله‌ی کار مولد برای سرمایه تمامی انواع عمده کار در شکل‌بندی اجتماعی-اقتصادی سرمایه‌داری را توضیح می‌دهیم، که خانوار مستقل دهقانی، کار خانگی، تولید خُرده کالایی، کار مزدی خانگی و کار در تولید و گردش را دربرمی‌گیرد. بخش‌های مستقل بعدی به دو موضوع دشوار می‌پردازد: جایگاه کار در بخش خدمات و ارائه خدمات اجتماعی از سوی دولت. بخش‌هایی به انتقادات رایج به تمایز مارکس بین کار مولد و غیرمولد در ادبیات مربوطه اشاره می‌کند. همان طور که پیش‌تر گفتیم، هدف بخش‌هایی نه مرور انتقادی ادبیات موجود نه جدل، بلکه توضیح بیش‌تر پرسش‌هایی است که در مورد تمایز کار مولد و غیرمولد از دهه‌ی 70 تاکنون مطرح شده است.

اکنون از بحث درباره‌ی اهمیت تمایز کار مولد و غیرمولد آغاز می‌کنیم، چون یک جنبه از بحث قبلی دقیقاً به این موضوع مربوط می‌شد که اصولاً با در نظر گرفتن این تمایز می‌توان به نتیجه‌ای با معنی دست یافت. ما اعتقاد داریم که این بحث بی آن که مبهم و بی معنی باشد برای تحلیل سیر انباشت در اقتصادهای سرمایه‌داری مناسب و جنبه‌ی اساسی دارد.

اهمیت تمایز بین کار مولد و غیرمولد

در اقتصاد سرمایه‌داری، انباشت بر خودافزایی ارزش استوار است که از طریق تولید مداوم ارزش اضافی و تبدیل آن به سرمایه به پیش می‌رود. هدف روند انباشت تنها حفظ ارزش از پیش تولید شده نیست، بلکه آفرینش و سرمایه‌گذاری مجدد و مولد ارزش اضافی است. اما سرمایه برای این روند خودافزایی باید به طور پیوسته با نوعی از کار مبادله شود که قادر به تولید ارزش اضافی باشد. به این معنا "تمایز بین کار مولد و غیرمولد" برای انباشت جنبه‌ی حیاتی دارد، چون تنها مبادله با کار مولد می‌تواند یکی از شرایط تبدیل ارزش اضافی به سرمایه را برآورده سازد". (مارکس 1976، ص 1048)

در حالی که کار مولد برای تولید و سرمایه‌گذاری مجدد ارزش اضافی جنبه‌ی اساسی دارد، کار غیرمولد ارزش اضافی تولید نمی‌کند، و بنابراین منبعی برای انباشت به شمار نمی‌رود. به علاوه، همان‌گونه که در بخش بعدی ملاحظه خواهیم کرد، حتی مزد خود کارگران غیرمولد از ارزش اضافی پرداخت می‌شود که کارگران مولد تولید کرده‌اند. بنابراین توده‌ی کارگران غیرمولدی که در اقتصاد سرمایه‌داری اجیر می‌شوند، در واقع مانعی مثبت بر سر راه انباشت سرمایه‌اند (3). از این

رو در فرآیند اصلی سرمایه‌داری، کار مولد و غیرمولد نتایج کاملاً متضادی برای انباشت سرمایه در پی دارند. پس در سطح عام، تمایز کارمولد و غیرمولد به عنوان عنصر نظری بنیادین در تحلیل مارکسیستی از سرمایه‌داری قلمداد می‌شود.

در سطح مشخص‌تر، تقسیم کار اجتماعی بین مولد و غیرمولد در کل، در تعیین مقدار متغیرهای اصلی و متفاوت اقتصاد سرمایه‌داری نقش عمده‌ای بازی می‌کند. مهم‌ترین این عامل‌ها سرمایه‌ی متغیر، کل ارزش اضافی و در نتیجه نرخ ارزش اضافی است. چون سرمایه متغیر بخشی از سرمایه است که ارزشی بیش از ارزش خود تولید می‌کند. مقدارش در سطح اجتماعی نه از سوی کل مزد در سرتاسر اقتصاد، بلکه انحصاراً به وسیله‌ی مزد کارگران مولد تعیین می‌شود. از سوی دیگر ارزش اضافی صرفاً شامل اجزای مختلفی نیست که لایه‌های متفاوت طبقات صاحب مالکیت به دست می‌آورند (مثل سود، بهره، رانت ارضی و غیره)، بلکه هم‌چنین دربرگیرنده‌ی مزد کارگران غیرمولد نیز هست. در نتیجه نرخ ارزش اضافی یعنی نسبت ارزش اضافی به سرمایه متغیر نمی‌تواند مستقیماً با در نظر گرفتن اقلام درآمد ملی، مثل سود و مزد محاسبه شود. (4) محاسبه این رقم اخیر اگر می‌خواهیم به مقولات مارکسیستی وفادار بمانیم، دقیقاً باید تمایز کار مولد و غیرمولد را در نظر بگیرد. همان‌طور که مندل اشاره می‌کند "تعریف دقیق کار مولد در سرمایه‌داری صرفاً از اهمیت نظری برخوردار نیست، این تمایز برای حساب‌داری اجتماعی (محاسبه‌ی درآمد ملی برحسب ارزش) نیز پی‌آمدهای مهمی دربر دارد". (مندل 1981، ص 46)

اگر تقسیم کل کار اجتماعی به استفاده‌های مولد و غیرمولد بر نرخ ارزش اضافی تأثیر بگذارد بلافاصله می‌توان نتیجه‌گیری کرد که بر نرخ سود نیز اثر خواهد داشت. چون نرخ ارزش اضافی یکی از عوامل تعیین‌کننده نرخ سود است. نتیجه می‌تواند در شکل دیگری بیان شود: این واقعیت که ارزش اضافی صرفاً محصول کار مولد است متضمن این نکته است که هر افزایشی در نسبت کار غیرمولد به مولد، کاهش در مجموعه تولید ارزش اضافی، و با حفظ شرایط موجود، کاهش در نرخ سود را دربردارد. به علاوه، تمایز بین کار مولد و غیرمولد برای درک بحران‌های سرمایه‌داری حداقل در چارچوب کاهش قهری نرخ سود نیز حایز اهمیت است.

این تمایز هم‌چنین در بازتوزیع درآمد حاصل از مداخله‌ی دولت نیز امری مهم به شمار می‌رود. چون یک ارزیابی درست از تأثیر صرف دخالت دولت در حوزه‌ی توزیع درآمد تنها بر تعیین دقیق منابع ویژه‌ی درآمد دولت اتکا دارد. به سخن دیگر، محاسبه‌ی سهم درآمدهای دولت از یک سو از سرمایه متغیر، و از سوی دیگر از ارزش اضافی در ارزیابی جهت و میزان توزیع درآمد - تا آن جا که نتیجه‌ی مداخله‌ی دولت است - نقش اساسی دارد. اما ما اشاره کردیم که تقسیم کار اجتماعی به کار مولد و غیرمولد، یکی از مولفه‌هایی است که میزان سرمایه متغیر و ارزش اضافی را تعیین می‌کند. این تقسیم در توزیع نیز نقش ضروری ایفا می‌کند (5)

این تمایز از جهت دیگری نیز دارای اهمیت است. جایگاه کار استخدام شده در بخش خدمات، به دلایلی که در ادامه مقاله روشن خواهد شد، از لحاظ کار مولد و غیرمولد فوق‌العاده بحث‌برانگیز است. از سوی دیگر، گسترش هر چه بیشتر به

اصطلاح "بخش سوم" در کل کار اجتماعی در تمامی اقتصادهای سرمایه‌داری چه پیشرفته و چه توسعه‌نیافته امری بدیهی انگاشته می‌شود. برای درک چگونگی تاثیر گسترش بخش خدمات بر رشد کل اقتصادهای سرمایه‌داری از جمله بر نرخ سود، به طبقه‌بندی درستی از خدمات، به کار مولد و غیرمولد نیاز داریم.

این‌ها دلایلی هستند که چرا تمایز کار مولد و غیرمولد برای درک رشد اقتصاد سرمایه‌داری در سطح عمومی امری تعیین‌کننده به شمار می‌رود. اما علاوه بر این دلایلی وجود دارند که به این تمایز از نظر درک برخی گرایش‌های ویژه در سرمایه‌داری اواخر قرن بیستم نیز اهمیت می‌بخشند.

البته مهم‌تر از همه ابعاد خیره‌کننده‌ی خدمات مالی اند، که به شکلی رایج اما تا حدی گمراه‌کننده، به پدیده‌ی "اقتصاد قمارخانه‌ای" شهرت یافته‌اند. علاوه بر گسترش دلالت‌بازی و فعالیت‌های بانکی به شکل تکثیر ابزارهای مالی، رشد بی‌سابقه‌ی سرمایه‌های انباشت شده در صندوق‌های بازنشستگی، هج فوند و میوچل فوند، ادغام بین‌المللی بازارهای مالی و کاهش هر چه بیشتر امکانات دولت رفاه به رشد شدید فعالیت‌های شرکت‌های بیمه انجامیده است. این گرایش‌های اخیر درک خصلت کار استخدام شده در بخش مالی را (به عنوان زیرمجموعه فعالیت‌های گردشگری) برای ارزیابی تاثیر این رشد ناگهانی بر انباشت سرمایه به امری ضروری بدل می‌کند.

دومین حوزه با گسترشی قابل ملاحظه، رشد خدمات برای مصرف‌کنندگان تحت تاثیر مشترک جهانی شدن، پیشرفت فنی و تغییر در سبک زندگی است. گسترش ناگهانی سخن‌پراکنی‌های ملی و بین‌المللی، رشد فوق‌العاده گردش‌گری و تدارکات، اشکال جدید و مصرف انبوه ورزش و فعالیت‌های جسمانی، که طبق روش‌های سرمایه‌دارانه سازمان‌یافته‌اند، از جمله موارد برجسته‌ی این نوع گسترش به شمار می‌آیند. با توجه به تمایز کار مولد و غیرمولد، جایگاه خدمات برای فهم اثرات مثبت و منفی توسعه خدمات مصرفی بر انباشت سرمایه اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد.

گسترش اخیر خدمات مصرفی، تداوم گرایشی است که حداقل برای چندین دهه تثبیت شده است. از سوی دیگر می‌توان گفت که در اثر تکامل فنی، بین‌المللی شدن سرمایه و رشد بیش‌تر تقسیم کار در چارچوب کل سرمایه اجتماعی در حوزه‌ی خدمات تغییری کیفی دیده می‌شود. در کنار رشد ناگهانی خدمات، ارتباطات از راه دور و وسایل ارتباطی الکترونیکی، فعالیت‌هایی نظیر ثبت اختراعات، ثبت علائم بازرگانی، بازاریابی، تبلیغات، خدمات مربوط به اطلاعات، خدمات مربوط به روابط عمومی، منابع انسانی، خدمات آموزشی، مشاوره‌ای و حقوقی، تماما به شکل‌گیری بخش ویژه‌ای از فعالیت‌ها منجر شده‌اند که با آهنگ سریع رشد می‌کند. این فعالیت‌ها با خصوصیات متمایز تاثیر متفاوتی بر روند انباشت می‌گذارند، و اثر ویژه هر یک صرفا با ارزیابی و با اتکا بر درک مناسب از این خدمات، و تمایز تولید و گردش در رابطه با تمایز کار مولد از غیرمولد ممکن می‌شود.

یک گرایش مهم اخیر تغییراتی است ساختاری که عموماً به خدمات اجتماعی معروف شده‌اند، یعنی بهداشت، آموزش، مسکن و غیره. بورژوازی و حکومت‌های آن به طور پیوسته در این حوزه به خصوصی‌سازی تدریجی روی آورده‌اند، فعالیت‌هایی که پیش‌تر به طور عمده به بخش عمومی تعلق داشت، و همین طور کالایی شدن موازی این خدمات که تا همین اواخر دولت آن‌ها را به شکل رایگان ارائه می‌کرد. همان‌گونه که توضیح داده خواهد شد این امر موجب تبدیل کار غیرمولد کارمندان دولت به کار مولد کارگران شرکت‌های خصوصی مربوطه و کارمندان آن بنگاه‌های عمومی می‌شود که خدمات‌شان را به شکل کالا ارائه می‌کنند. در سطح تجرید در این مقاله، این پدیده با ثابت ماندن سایر شرایط، مقدار ارزش اضافی را افزایش می‌دهد، و با توجه به افزایش عمومی فعالیت‌های غیرمولد و در نتیجه‌ی کاهش مقدار ارزش اضافی قابل سرمایه‌گذاری به عنوان گرایش مخالف عمل می‌کند. وضعیت را می‌توان در سرمایه‌داری کنونی مشاهده کرد. پدیده‌ی خصوصی‌سازی موجب بسیاری مسایل مهم دیگر می‌شود که به رفاه عمومی کارگران، بیکاری، اتحادیه‌زدایی، وضع کارمندان نهادهای مورد نظر و به طور خلاصه به جنبه‌های مختلف مبارزه طبقاتی در سرمایه‌داری کنونی مربوط می‌شود. این مسایل از نظر سیاسی حائز اهمیت فراوان اند، اما پرداختن به آن‌ها از چارچوب این مقاله فراتر می‌رود.

سایر جنبه‌های نوین سرمایه‌داری اواخر قرن بیست (برخی از آن‌ها ریشه‌های تاریخی دارند) مثل رشد فوق‌العاده‌ی قراردادهای فرعی، احیای نظام سفارشی حتی در کشورهای امپریالیستی، تغییر در میزان کالاهای موجود برای فروش به علت نظام تحویل سروقت و تغییرات همراه با آن در انبارداری، بازگشت کار مزدی خانگی و غیره، همگی به پاسخی روشن به تمایز کار مولد و غیرمولد نیاز دارد.

خلاصه کنیم مقولات کار مولد و غیرمولد برای درکی روشن از عملکرد اقتصاد سرمایه‌داری از اهمیتی ویژه برخوردارند (7). در سطور بعدی ما تلاش می‌کنیم نشان دهیم که ترسیم خط تمایز روشن و صریح بین این دو مقوله امکان‌پذیر است و برای طبقه‌بندی جامع انواع مختلف کار در اقتصاد سرمایه‌داری جنبه‌ی اساسی دارد.

کار مولد به طور عام

نقطه آغاز برای بحث درباب تمایز بین کار مولد و غیرمولد تعریف از کار مولدی است که برای تمام شیوه‌های تولید صادق باشد. در آغاز باید روشن کرد که کار مولد به این معنا، با کار مولد در شیوه تولید سرمایه‌داری یکسان نیست. برعکس ما در بخش بعدی خواهیم دید که تمایز بین این دو مفهوم یعنی کار مولد به طور عام و کار مولد در سرمایه‌داری برای درک کارکرد اقتصاد سرمایه‌داری امری حیاتی به شمار می‌رود. اما غفلت از مفهوم کار مولد به طور عام بسیاری از مفسران این موضوع را به کجراهه کشانده است. به سبب غفلت در تعریف عمومی از کار مولد در کل شکل‌بندی‌های اجتماعی-اقتصادی، تمام فعالیت‌های اقتصادی در خود سرمایه‌داری به طور خودبه‌خود به عنوان کار مولد قلمداد می‌شود. صرفاً با درکی روشن از این واقعیت که کار مولد در سرمایه‌داری زیرمجموعه‌ی کار مولد به طور عام است، می‌توان از این بن‌بست

نظری که هم‌چون مانعی کامل در تمایز کار مولد و غیرمولد در سرمایه‌داری عمل می‌کند، اجتناب کرد. این پرسشی است که ما هنگام بررسی انتقاداتها به دیدگاه مارکس در بخش آخر مقاله به تفصیل به آن می‌پردازیم.

اهمیت تمایز بین کار مولد به طور عام و کار مولد در سرمایه‌داری برای مارکس به روشنی از فراز زیر معلوم می‌شود:

"صرفاً تنگ‌نظران بورژوا که اشکال سرمایه‌داری تولید را به مثابه‌ی اشکالی مطلق - و در نتیجه این پرسش که چه کاری به طور عام مولد است همچون اشکال جاودانه و طبیعی تولید - می‌انگارند، مساله کار مولد از منظر سرمایه را با پرسش کار، یا کار مولد عام مغشوش می‌کنند؛ و در نتیجه عاقلانه خود را با دادن این پاسخ فریب می‌دهند که تمام کارهایی که به هر شکل چیزی تولید می‌کنند و نتیجه‌ای دربر دارند کار مولد به شمار می‌روند". (مارکس 1963، ص 393). (8)

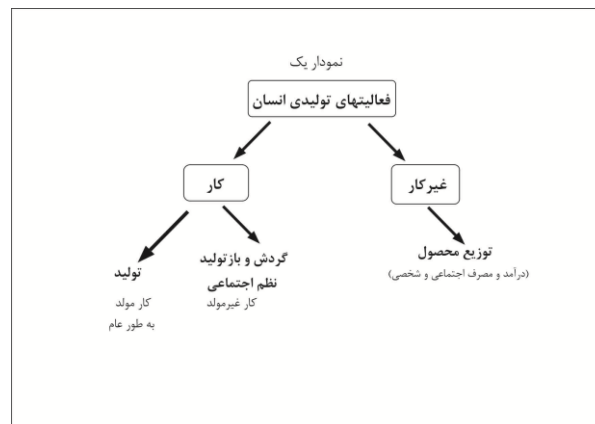
اما برای احتراز از مغشوش کردن این دو مفهوم، باید مقدمات از کار مولد به طور عام تعریف روشنی ارائه کرد. و این وظیفه‌ای است که ما از همین آغاز به آن می‌پردازیم.

برخی وظایف وجود دارند که علی‌رغم شکل تاریخی سازماندهی اجتماعی برای تامین بازتولید اجتماعی و بیولوژیکی اعضای جامعه و برای خود شکل‌بندی اجتماعی امری ضروری محسوب می‌شود. پیش‌فرض تعریف کار مولد به طور عام تمایز دقیق بین انواع گوناگون این فعالیت‌ها است. فعالیت‌های اساسی که تمام جوامع (یا در برخی موارد اغلب آن‌ها) آن را انجام می‌دهند عبارت است از: تولید، گردش و توزیع محصولات (به اصطلاح "توزیع درآمد")، مصرف شخصی و اجتماعی، و بازتولید نظم اجتماعی. (9)

برای منظور کنونی ما، این فعالیت‌ها می‌توانند نخست شامل مصرف کار به معنی خاص کلمه باشد. به روشنی معلوم است که دو فقره از این فعالیت‌ها یعنی مصرف و توزیع محصول، شامل مصرف کار در تولید نیستند (10). مصرف چه شامل نیازهای بیولوژیکی و چه نیازهایی که تاریخا شکل گرفته‌اند، فعالیتی است مشترک در تمام انواع زنده و کار را که یک صفت مشخصه نوع انسان است دربر نمی‌گیرد. توزیع محصول که با مناسبات تولید رایج در شکل‌بندی اجتماعی - اقتصادی تاریخا معین در پیوند تنگاتنگی قرار دارد، مسبوق به مصرف کار از سوی مولدین مستقیم می‌شود، اما خود عملی نیست که کار را در بر بگیرد. دلیل منطقی آن این است که طبقات دارا تا جایی که وسایل معیشت خود را انحصاراً از درآمد مالکیت‌شان به دست می‌آورند تولیدکننده به شمار نمی‌روند (11)، اما در توزیع محصول مشارکت دارند. مورد اخیر به رابطه اجتماعی مربوط می‌شود که میانجی آن محصول کار است (12). دو نوع فعالیت دیگر یعنی گردش و بازتولید نظم اجتماعی فعالیت‌های پیچیده‌تری به شمار می‌روند. گردش به معنایی اکید کلمه اصطلاحی است که حوزه‌ی دگردیسی - های گوناگون از شکل کالایی تا شکل پولی را در بر می‌گیرد. و فعالیتی است که در تمام جوامع طبقاتی جنبه‌ای از حیات اقتصادی به شمار می‌رود. اما مبادله‌ی خصوصی و گردش کالاها و پول، صرفاً در شرایط تولید سرمایه‌داری است که در کامل‌ترین شکل خود بروز می‌کند: مبادله که در جوامع طبقاتی پیش‌سرمایه‌داری اهمیت نسبی دارد، ضرورتاً به شکل

اجتماعی شدن کار خصوصی در سرمایه‌داری تحول می‌یابد، چون بخش اعظم تولید، تولید ارزش مصرفی است نه کالا. این فعالیت نیز در جوامع طبقاتی برخلاف جامعه اشتراکی اولیه اهمیت ویژه کسب می‌کند و با فعالیت‌هایی که جهت بازتولید نظم اجتماعی انجام می‌گیرد همانند است. دولت به عنوان سپهر عمومی بازتولید سلطه طبقاتی با دستگاه‌های اداری، نظامی و مالی‌اش همراه با نهادهای مذهبی کانونی است که این نوع فعالیت‌ها در آن سازماندهی می‌شود و به اجرا در می‌آید.

در دوران مدرن، روشن است که بخش معینی از عاملانی که فعالیت‌های مربوط به گردش و بازتولید نظم اجتماعی را انجام می‌دهند، به نوع ویژه‌ای از این کارها اشتغال دارند. کارمندان بخش عمومی در اداره مالیات یا در حکومت محلی، منشی بانک، کارمند شرکت بیمه، روشن‌ترین نمونه‌هایی هستند که کار روزانه آن‌ها به اندازه‌ی یک کارگر کشاورزی یا صنعتی پُر زحمت است (13)، اما کاری که اولی در مقایسه با کاری که دومی انجام می‌دهد خصلتی متفاوت دارد. کارگر صنعتی یا کشاورزی به آفرینش ارزش‌های مصرفی مشغول است (محصولاتی که نیاز معینی را بر طرف می‌کنند چه در حوزه‌ی مصرف به عنوان کالایی برای تامین نیاز شخصی، چه در حوزه‌ی تولید به مثابه‌ی ماده‌ی خام برای مصرف مولد) و این کار را با تغییر در طبیعت انجام می‌دهد. این در واقع چیزی است که فعالیت مورد بحث یعنی تولید را از سایر فعالیت‌های اجتماعی متمایز می‌کند: تولید یعنی "بهره‌گیری از طبیعت از طرف یک فرد در یک شکل معین اجتماعی و به واسطه‌ی آن" (مارکس 1973، ص 87). به سخن دیگر، آن‌هایی که به تولید اشتغال دارند، میانجی رابطه‌ی جامعه با طبیعت اند. و از سوی دیگر آن‌هایی که در زمینه‌ی تقسیم کار اجتماعی معینی، عمل گردش و بازتولید نظم اجتماعی را انجام می‌دهند صرفاً وظایفی را به عهده دارند که در چارچوب مجموعه‌ای از مناسبات اجتماعی - اقتصادی بین انسان‌ها در جامعه‌ای معین با تاریخ معین قابل تعریف اند. تولید اساساً با سایر انواع فعالیت متفاوت است؛ از این لحاظ که تنها فعالیتی است که از طریق فرآورده‌های طبیعت، عناصر مادی لازم را برای بازتولید جامعه انسانی فراهم می‌کند. هیچ جامعه‌ای با فرمان شاه یا با قرارداد بیمه‌ی عمر، بدون به دست آوردن معیشت از طبیعت قادر به ادامه حیات نیست. و چون از طریق تولید این وسایل به دست می‌آید، تنها کاری که در تولید به معنای ویژه‌ی مادی انجام می‌گیرد، می‌تواند به طور عام کار مولد در نظر گرفته شود.



هنگامی که فعالیت‌های انسانی به این شکل طبقه‌بندی شوند، بلادرنگ روشن می‌شود که برخی از انواع آن در هیچ نوع از سازماندهی اجتماعی کار مولد محسوب نمی‌شود. عاملان اجتماعی که انحصاراً وظایف مربوط به بازتولید نظم اجتماعی یا گردش کالاها و پول را انجام می‌دهند، کارشان طبق تعریف غیرمولد است. فهرست چنین عاملانی طولانی است، اما به طور گذرا باید اشاره کرد که کشیش‌ها و سایر مقامات رسمی مذهب، شاهان، روسای جمهور و سیاستمداران، کارمندان بخش عمومی در ارگان‌های اداری یا مالی دولت، قضات، حقوق‌دانان و تمام افراد متخصص در امور قضایی، ژنرال‌ها و سربازان، پلیس و نگهبانان زندان‌ها تا جایی که اصولاً کاری انجام می‌دهند، در تمام انواع سازماندهی کار غیرمولد به شمار می‌روند.

کار مولد برای سرمایه‌داری

تعریف کار مولد به طور عام، نقطه عزیمت ما را در بررسی تمایز بین کار مولد و غیر مولد در روابط و شیوه تولید سرمایه‌داری تشکیل می‌دهد. چون سرمایه‌داری از نظر تاریخی به معنای یک شیوه تولید، نخست و قبل از هر چیز با تولید کالاها و ارزش اضافی مشخص می‌شود. در این شکل‌بندی ویژه، تولید صرفاً به منظور خودگستری سرمایه انجام می‌گیرد، و گسترش سرمایه از طریق تولید و تصاحب ارزش اضافی انجام می‌شود که خود از سوی مولدین مستقیم یعنی کارگران مزدبگیر تولید می‌شود.

بنابراین، تعریف کار مولد مبتنی بر خصلت مشخص کار مصرف شده در روند تولید ظاهراً در زمینه‌ی سرمایه‌داری ناکافی است. نتیجه تولید سرمایه‌داری فقط ارزش مصرف نیست، بلکه به ویژه ارزش مبادله و ارزش اضافی است. روند کار سرمایه‌داری یک روند ساده کار نیست، بلکه به طور قطعی‌تر روند ارزش‌افزایی، روند خودگستری است که تولید ارزش مصرف را تابع نیازهای خود می‌کند. به سخن مارکس:

"از آن جا که تولید راستین سرمایه‌داری و اهداف بلاواسطه آن، تولید ارزش اضافی است، کار صرفاً زمانی بارور و دارنده‌ی نیروی کار تنها زمانی به کارگر مولد بدل می‌شود که مستقیماً ارزش اضافی بیافریند، کار مولد صرفاً کاری است که مستقیماً در جریان تولید برای ارزش‌افزایی سرمایه مصرف می‌شود". (مارکس 1976، ص 1938)

بنابراین خصلت ویژه مناسبات سرمایه، کلید تمایز میان کار مولد و غیرمولد از نقطه نظر سرمایه است. کار مولد برای سرمایه کاری است که ارزش اضافی تولید می‌کند (14). به سخن دیگر، کار مولد در زمینه‌ی شیوه‌ی تولید معین، نمی‌تواند صرفاً بر اساس تعامل انسان با طبیعت تعریف شود. یک تعریف بامعنا باید همراه با این مختصات، ویژگی‌هایی را دربر بگیرد که مختص مناسبات اجتماعی مسلط در چارچوب شیوه تولید معین باشد. (15)

اما این تعریف ساده فقط نقطه عزیمت است، چون زمانی که این تمایز برای پدیده‌های مشخص‌تر به کار گرفته شود، دشواری‌ها و اغتشاشات فراوانی خودنمایی می‌کند. اما با این وجود، این مبنایی ضروری برای بحث شایسته در خصوص این تمایز به شمار می‌رود. و همان‌گونه که اشاره کردیم بلافاصله نشان می‌دهد که چرا کار مولد برای سرمایه جنبه‌ی فرعی کار مولد به طور عام محسوب می‌شود. وقتی در مدنظر داشته باشیم که ارزش اضافی تنها در روند بلاواسطه‌ی تولید

آفریده می‌شود و منبع دیگری ندارد، آنگاه روشن می‌شود تنها کار مولد به طور عام است که می‌تواند ارزش اضافی تولید کند، یعنی کاری که طی یک تبادل و تصاحب هدفمند با طبیعت، ارزش مصرفی به وجود می‌آورد. به دیگر سخن، خصوصیت مولد بودن به طور عام، شرط لازم (اما نه کافی) برای کاری است که برای سرمایه مولد محسوب می‌شود. (شرط کافی تولید ارزش اضافی است). (16)

معیار تولید ارزش اضافی، ما را برای تمایز مشخص‌تر و جزئی‌تر بین کار مولد و غیرمولد هدایت می‌کند. و بلافاصله می‌توان گفت که برخی از انواع کار در این تمایز اهمیتی ندارند. نخست، قبل از هر چیز روشن است کاری که صرفاً به قصد تولید ارزش مصرف انجام گرفته و در تولید کالا نقشی ندارد، نمی‌تواند از نقطه نظر سرمایه به عنوان کار مولد قلمداد شود. به این دلیل ساده که تولید و مبادله‌ی کالاها پیش‌شرط تولید و ارزش اضافی است. بنابراین کار خانوار دهقانی مستقل یا کار خانگی در سرمایه‌داری کار مولد محسوب نمی‌شود. (17)

دوم، معیار تولید ارزش اضافی، کار مولدین خرده کالایی را نیز از رده‌ی کارهای مولد حذف می‌کند. طبق تعریف، در تولید خرده کالایی تولیدکنندگان مستقیم، مالکیت وسایل تولید را در اختیار دارند و بنابراین محصول کارشان را به فروش می‌رسانند و نه نیروی کارشان را. ارزش اضافی زمانی تولید می‌شود که نیروی کار هم‌چون کالا به فروش برسد، و خریدار این کالای ویژه، ارزش استفاده‌ی منحصر به فرد آن را مصرف می‌کند، یعنی توانایی تولید ارزشی بیش از ارزش خود آن. بنابراین در سرمایه‌داری کاری که بر اساس فروش کالای نیروی کار انجام می‌شود، کار مولد محسوب می‌شود. طبق این معیار، کار پیشه‌وران و خرده دهقانان خارج از حوزه‌ی بحث کار مولد و غیر مولد در سرمایه‌داری قرار دارد.

همین‌طور شیوه‌ی مختلف (برون‌سپاری) یعنی سفارش به مولدین مستقل خارج از کارخانه را نمی‌توان به طور خاص کاری تحت فرماندهی سرمایه قلمداد کرد؛ کاری که امروزه هر چه بیش‌تر به خصوصیتی از سرمایه‌داری کنونی بدل شده و بر سازمان‌دهی کار مولدین (عمدتاً زنان و کودکان) در خانه (شبه سیستم سفارشی در آغاز سرمایه‌داری) استوار است. این امر حتی برای آن مواردی نیز صادق است که ابزار کار و مواد خام از سوی سرمایه‌دار در اختیار مولدین قرار می‌گیرد. بنابراین کاری که به این شکل مصرف می‌شود نباید به معنای خاص سرمایه‌داری مولد تلقی شود. از سوی دیگر کار در چارچوب قراردادهای فرعی با شرکت‌های سرمایه‌داری شکل دیگری از برون‌سپاری است و معمولاً بر فعالیت‌های شرکت‌های سرمایه‌داری کوچک‌تر استوار است. مولد یا غیرمولد بودن کار در این موارد به شکل ویژه‌ی فعالیت بستگی دارد. (به قسمت‌های زیر مراجعه کنید)

اما فروش نیروی کار، شرط کافی برای مولد بودن کار نیست. و در این‌جا است که به تمایز کار مولد و غیرمولد به معنای خاص کلمه می‌رسیم. بدین منظور باید بین کار مبادله شده در مقابل سرمایه با کار مبادله شده در مقابل درآمد تمایز قایل شد. در واقع این تمایز، همان نکته‌ای است که بحث اولیه در مورد تعریف کار مولد در اواخر قرن هیجده و سراسر قرن نوزده حول آن می‌چرخد. بدون وارد شدن در جزئیات بحث می‌توان این تمایز را به شیوه‌ای سراسر با استفاده از فرمول عام دورپیمایی سرمایه و درآمد بیان کرد.

فرمول دورپیمایی سرمایه پول ۱ - کالای ۱... تولید... کالای ۲ - پول ۲ عام‌ترین نمایش روند خودگستری سرمایه است (روند ارزش افزایشی). در چارچوب این بیان عمومی ساده است که اگر نیروی کار را به عنوان یک کالا بنگریم با بخشی از پول (پولی که به عنوان سرمایه عمل می‌کند) مبادله می‌شود: یعنی با سرمایه مبادله می‌شود. در نتیجه، کار در روند تولید نه تنها ارزشی معادل ارزش ابتدایی خود تولید می‌کند، بلکه هم‌چنین مقدار جدیدی ارزش تولید می‌کند که سرمایه آن را تحت ارزش اضافی تصاحب می‌کند.

این دو نوع رابطه بین نیروی کار با سرمایه است که کار را به کار مولد برای سرمایه بدل می‌کند. به قول مارکس: "کار مولد مستقیماً با پول به عنوان سرمایه مبادله می‌شود، یعنی پولی که ذاتاً سرمایه و قرار است به عنوان سرمایه عمل کند. از این رو کار مولد کاری است که برای کارگر همان‌گونه که از قبل تعیین شده، صرفاً ارزش نیروی کارش را بازتولید می‌کند. در حالی که برای سرمایه به عنوان فعالیتی ارزش‌آفرین به ارزش‌افزایی می‌پردازد در مقابل کارگر، به عنوان ارزش‌های تولید شده و به سرمایه تبدیل شده قدهلم می‌کند. این رابطه ویژه بین کار عینیت یافته و کار زنده، اولی را به سرمایه و دومی را به کار مولد بدل می‌سازد". (مارکس 1976، ص 1043)

اما این تنها شکل ممکن مبادله بین نیروی کار و پول نیست (به بیان دیگر این تنها شکل فروش نیروی کار نیست). مرحله‌ی بعدی تولید را در نظر بگیرید، ارزش اضافی تصاحب شده از سوی سرمایه (یعنی تفاضل پول ۲ از پول ۱) اکنون به سرمایه تبدیل می‌شود (این همان معنایی است که مارکس در فراز بالا به کار می‌برد، یعنی "در مقابل کارگر"). اما تمام ارزش اضافی تولید شده به سرمایه تبدیل نمی‌شود. حتی اگر سهم سرمایه‌داران دیگر و مالکان زمین به شکل بهره، سود بازرگانی، اجاره زمین و غیره را کنار بگذاریم، ضرورتاً بخشی از آن به درآمد سرمایه‌داران صنعتی به منظور مصرف تبدیل می‌شود. اکنون این درآمد می‌تواند به شیوه‌های گوناگون مصرف شود: می‌تواند صرف انواع کالاهای مصرفی شود، و یا به مصرف استخدام کارگرانی برسد که زندگی را برای سرمایه‌داران و خانواده آن‌ها راحت‌تر می‌کند (خدمت‌کاران خانگی، آشپزها، رانندگان، باغبانان و غیره). در مورد اول درآمد سرمایه‌داران با کالاها مبادله می‌شود، در حالی که در مورد دوم با نیروی کار. بنابراین ما در این‌جا با نوع دومی از مبادله بین پول و نیروی کار به عنوان کالا روبه‌رو می‌شویم. (مارکس 1976، ص 1041) اما این نوع از مبادله برخلاف مبادله‌ی نیروی کار با سرمایه، ارزش اضافی برای سرمایه‌دار به وجود نمی‌آورد. ارزش مصرف این نیروی کار معین به شکل خدمت شخصی از طرف سرمایه‌دار و خانواده‌اش مصرف می‌شود. محصول کار شکل کالا به خود نمی‌گیرد که بعداً بتواند به پولی بدل شود که ارزش اضافی را در بر دارد. بنابراین مبادله نیروی کار با درآمد برخلاف مبادله با سرمایه، ارزش اضافی تولید نمی‌کند، و در نتیجه، از نقطه نظر سرمایه کار غیرمولد محسوب می‌شود. سوم تنها نیروی کاری که با سرمایه مبادله می‌شود می‌تواند به عنوان منبع کار مولد در سرمایه‌داری به شمار آید.

البته باید در نظر داشت چرا این تمایز ویژه برای اقتصاد سیاسی کلاسیک (به ویژه آدام اسمیت و هم‌چنین ریکاردو و دیگران) از این درجه از اهمیت برخوردار بود. در مراحل اولیه تکامل سرمایه‌داری استفاده از خدمت‌کاران خانگی بسیار رایج بود (18). به علاوه، این امر بیش‌تر در میان مالکان زمین و اشرافیت رواج داشت تا صاحبان صرفه‌جوی مانوفاکتور در

اوایل سرمایه‌داری. اقتصاد سیاسی کلاسیک این تمایز را به ویژه از این نظر سودمند می‌دانست که بورژوازی صنعتی در حمله به مالکان زمین می‌توانست از آن به عنوان ابزاری استفاده کند. از آن زمان تاکنون مسایل اندکی پیچیده‌تر شده‌اند: در حالی که استفاده از خدمت‌کاران خانگی کشورهای کم توسعه هنوز یک ویژگی ساختاری است، در کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی مرکزی تا همین اواخر به میزان قابل ملاحظه‌ای رو به کاهش گذاشته بود. ولی با افزایش بیکاری و نابرابری اجتماعی دوباره افزایش یافته است. صرف نظر از سطح کنونی خدمات خانگی مزدی، تمایز بین کاری که با سرمایه مبادله می‌شود و کاری که با درآمد مبادله می‌شود اهمیت عمده‌ی خود را در مقابل مساله‌ی دیگری از دست داده است که حالا به آن می‌پردازیم.

تمایز مبادله با سرمایه و مبادله با درآمد، تمام تفاوت‌های بین کار مولد و غیرمولد را مورد توجه قرار نمی‌دهد. در سطحی که ما به آن رسیده‌ایم معیار کار مولد می‌تواند به شکل زیر خلاصه شود (1 تولید کالا 2) فروش نیروی کار (3 مبادله کار با سرمایه در مقابل مبادله‌ی کار با درآمد. اما این سه شرط هنوز برای تضمین تولید ارزش اضافی کافی نیست. به سخن دیگر طیفی از موارد مهم دیگری وجود دارد که در آن فروش نیروی کار به تولید ارزش اضافی منجر نمی‌شود و بنابراین کار به کار مولد بدل نمی‌شود. گرچه این سه شرط تماما حضور دارند. البته راز این تناقض در تمایز بین تولید و گردش نهفته است.

اکنون به دورپیمایی سرمایه باز گردیم پول ۱- کالای ۱... تولید... کالای ۲- پول ۲. سرمایه برای تکمیل دورپیمایی و بازتولید خود باید از دگردیسی‌ها یا تغییر شکل‌های متعددی گذر کند. نخست در شکل سرمایه‌ی پولی ظهور می‌کند که آماده خرید نیروی کار و عناصر سرمایه‌ی ثابت است. سپس با خرید این عناصر سرمایه به سرمایه‌ی مولد تبدیل می‌شود، که به عنوان مبنایی برای روند کار و روند ارزش‌افزایی سرمایه عمل می‌کند که طی آن با کسب کار اضافی از کارگران، کالاهایی با ارزش بیش‌تر تولید می‌شود. سپس کالاها به بازار تحویل داده می‌شود و سرمایه به عنوان سرمایه‌ی کالایی تجلی می‌یابد. هنگامی که این کالاها در بازار به فروش برسند، تمام روند به نقطه آغاز خود بر می‌گردد. سرمایه دوباره به سرمایه‌ی پولی بدل می‌شود، که البته به علت ارزش اضافی کسب شده، مقدارش افزایش یافته است. و آماده از سر گرفتن مجدد این روند است. چون سرمایه باید از تمامی این روند عبور کند مارکس این اشکال پدیداری سرمایه را "اشکال کارکردی" آن می‌نامید.

اکنون نکته‌ای که باید به دقت مورد توجه قرار بگیرد این است که صرفاً طی یک مرحله از این روند یعنی در مرحله‌ی سرمایه مولد ارزش اضافی تولید می‌شود. در لحظه‌های دیگر این دگردیسی دایم سرمایه فقط تغییر شکل بین کالا و پول انجام می‌گیرد، بنابراین ارزش‌آفرینی یعنی تولید ارزش اضافی انجام نمی‌گیرد. وظایفی که در لحظه‌های ویژه این روند کلی صورت می‌گیرد به تولید به معنای خاص کلمه مربوط نمی‌شود. و بنابراین طبق تعریف به وظایف غیرمولد گردش تعلق دارد. در عمل همان کارگر ممکن است وظایف مولد یا غیرمولد را انجام دهد، و این امر از حیث اندازه‌گیری و در

سطح تجربی مشکلاتی را سبب می‌شود. اما در سطح مفهومی یک تمایز روشن بدون ابهام بین دو نوع فعالیت وجود دارد. به علاوه اندازه‌گیری تجربی، خود به علت تقسیم کار بین سرمایه‌ها که با پیشرفت سرمایه‌داری انجام می‌گیرد ساده شده است.

در جریان تکامل تاریخی، واحدهای متفاوت سرمایه، به میزانی رو به افزایش در کارکردهای متفاوتی تخصیص می‌یابند که در آغاز به وسیله‌ی یک سرمایه در اشکال متنوع کارکردی‌اش انجام می‌شد. بدین ترتیب بخشی از کارکردهای سرمایه‌ی پولی به دوش سرمایه بهره‌آور می‌افتد (بانک‌های تجاری و سرمایه‌گذاری، شرکت‌های دلالی، شرکت‌های رهنی، شرکت‌های بیمه، بیمه‌ی اتکایی و غیره) و کارکردهای سرمایه کالایی به عهده سرمایه بازرگانی محول می‌شود (بازرگان عمده فروش، سوپر مارکت‌ها، سایر فروشگاه‌ها و خرده فروش‌ها و غیره). برای انجام این وظایف که خود جزء لازم و مکمل کل روند بازتولید سرمایه محسوب می‌شود، واحدهای سرمایه باید کارگران مزدبگیر را استخدام کنند. بلافاصله این پرسش مطرح می‌شود آیا این کارگران مولد اند و کارشان کار مولد قلمداد می‌شود؟ تمام تحلیل ارائه شده در این مقاله نشان می‌دهد که پاسخ منفی است.

فعالیت‌هایی که این کارگران به عهده دارند فعالیت‌های هستند مربوط به حوزه‌ی گردش و بدین ترتیب از لحاظ سرشت به معنای عام خود غیرمولد محسوب می‌شوند. به علاوه تحلیل دورپیمایی سرمایه نشان می‌دهد که این کارگران چون وظایف مربوط به روند گردش را به عهده دارند، یا به بیان دقیق‌تر تا آن جا که آن‌ها به وظایف حوزه‌ی گردش مشغول اند، ارزش اضافی تولید نمی‌کنند. پس نتیجه‌ی ضروری این است که: سرمایه کارگرانی را در در حوزه‌ی گردش به کار گمارده است، آن‌ها به حکم کاری که انجام می‌دهند غیرمولد محسوب می‌شوند. به بیان مارکس:

"اگر در جریان تقسیم کار یک وظیفه‌ی ذاتا غیرمولد، اما از نظر بازتولید ضروری، از اشتغال تصادفی تعداد بسیار به اشتغال انحصاری و کار تخصصی تعدادی قلیل تبدیل شود، در سرشت این وظیفه تغییری ایجاد نمی‌کند". (مارکس 1956، ص 34)

کسانی که وظایف مربوط به گردش را به علت ضرورت‌شان در کل روند بازتولید مولد قلمداد می‌کنند فراموش می‌کنند که در برخی سازماندهی اجتماعی ضرورت برخی از وظایف دلیل محکمی برای مولد بودن آن‌ها به شمار نمی‌رود. پلیس برای دولت سرمایه‌داری از لحاظ حفظ "قانون و نظم" جامعه بورژوازی-که این همه مورد ستایش قرار دارد- وظیفه‌ای ضروری به عهده دارد، اما هیچ‌کس (از جمله مولفانی که وظایف مربوط به گردش را ضروری قلمداد می‌کنند) آن‌ها را مولد به حساب نمی‌آورد. به همین سیاق، فعالیت‌های مربوط به گردش، به معنای اکید کلمه جزئی جدایی‌ناپذیر از تولید به طور عام محسوب نمی‌شود، بلکه صرفاً در شرایط معین سرمایه‌داری یا به عبارتی تولید کالایی عام جنبه‌ی ضروری پیدا می‌کند. هر اندازه گردش برای سرمایه‌داری عنصری ضروری به شمار رود، و هر اندازه اشکال بت‌گونه‌ی مبادله‌ی پول، اعتبار برای این نوع از اقتصاد حایز اهمیت باشند، نباید فراموش کرد که تمامی آن‌ها بر تولید ارزش اضافی استوار اند. و سرمایه

به جز در شکل ارزش اضافی نمی‌تواند بخشی از ثروت‌های مادی تولید شده طی یک دوره‌ی معین را تصاحب کند. و هیچ جامعه‌ای حتی جامعه‌ی سرمایه‌داری علی‌رغم روابط بت‌وارانه‌اش نمی‌تواند ثروت خود را یا به عبارتی مقدار محصولاتی قابل توزیع خود را با تغییر شکل این ثروت به پول و دوباره به کالا افزایش دهد. در واقع کاری که در این شاخه‌ها مصرف می‌شود یک هزینه‌ی اجتماعی اضافی برای تولید محسوب می‌شود که در واقع در خصلت اتلاف‌گرایانه‌ی سرمایه‌داری ریشه دارد و برای روند بلاواسطه تولید بار سنگینی محسوب می‌شود. مارکس این نظر را به شکل زیر بیان می‌کند:

"یک عامل (عامل خرید و فروش) نیروی کار و زمان کار خود را صرف عملیات کالا-پول و پول-کالا می‌کند و زندگی خود را از این راه تامین می‌کند، درست همان طور که دیگری این کار را با نخ‌ریسی یا ساختن قرص انجام می‌دهد. چون روند بازتولید خود شامل کارهای غیرمولد نیز می‌شود. او کار لازمی انجام می‌دهد. او همانند شخص مجاورش کار می‌کند، اما کارش اساساً نه محصولی تولید می‌کند و نه ارزشی. او خود در شمار هزینه‌های فرعی تولید است. سودمندی او نه در تبدیل یک وظیفه‌ی غیرمولد به مولد است و نه در تبدیل کار غیرمولد به مولد. اگر چنین تبدیلی صرفاً با انتقال یک وظیفه به سرانجام برسد یک معجزه خواهد بود." (کارل مارکس، 1956، ص 134-135)

این حقیقت دارد که برخی از جنبه‌های گردش می‌تواند در افزایش کلی تولید تاثیر داشته باشد (مثلاً با افزایش سرعت واگرد سرمایه). این افزایش تولید به برکت واگرد سریع‌تر آن تجلی ویژه سرمایه‌دارانه‌ی خود را در افزایش توده‌ی ارزش اضافی تولید شده از سوی کارگران بخش تولید نشان می‌دهد. افزایش این مقدار ارزش اضافی محصول کار کارگران بخش تولید است. اگر این افزایش به طور مساوی حتی به شکل غیرمستقیم به بارآوری کارگران حوزه‌ی گردش نسبت داده شود، ما با مورد جنجالی محاسبه‌ی مضاعف روبه‌رو ایم. چون یک افزایش معین ارزش اضافی به دو گروه متمایز از کارگران احاله می‌شود. آن چه در واقع رخ داده به شرح زیر است: کارگران بخش گردش با فعالیت ویژه‌ی خود مقداری از سرمایه را از وظایف غیرمولد گردش آزاد می‌کنند تا به صورت مقدار اضافی سرمایه برای ارزش‌افزایی مورد استفاده قرار گیرد (که خود شاهی بر این امر است که وظایف مربوط به حوزه‌ی گردش غیر مولد اند). بنابراین سهم ویژه آن‌ها افزایش مقدار کلی پولی است که به عنوان سرمایه مولد عمل کند. مولد قلمداد کردن فعالیت‌های کارگران حوزه‌ی گردش، به این معناست که برای کار عینیت یافته و مقوله‌ی بت‌واره‌ی سرمایه قدرت جادویی بارآوری قابل شویم. به سخن دیگر سرعت بیش‌تر واگرد سرمایه متضمن وجود سرمایه‌ی بیش‌تر در یک دوره‌ی معین برای استثمار کارگرانی است که در روند تولید قرار دارند: ارزش اضافی بیش‌تر بعد از واگرد سریع‌تر سرمایه و ارزش اضافی بدون واگرد سریع‌تر تنها نتیجه‌ی کار کارگران بخش تولید است.

قبل از نتیجه‌گیری درباره تمایز حوزه‌های تولید و گردش یادآوری دو نکته کوتاه لازم است. نخست حمل و نقل و انبارداری را به هیچ وجه نباید از نوع فعالیت‌های گردش‌دانی دانست (19). این دو در هر شکل از تولید اجتماعی و به طریق اولی در شکل‌بندی‌های اقتصادی-اجتماعی که از یک تقسیم کار پیشرفته اجتماعی و جغرافیایی برخوردارند، عنصر

ضروری خود روند تولید محسوب می‌شوند (20). هیچ مصرف‌کننده‌ای کالای مصرفی خویش را، و هیچ تولیدکننده‌ای مواد اولیه و کالاهای سرمایه‌ای خود را، بدون انتقال آن‌ها از محل تولید به محل مصرف نمی‌تواند مورد استفاده قرار دهد. بنابراین به میزانی که حمل و نقل مرحله‌ی نهایی و ضروری تولید محسوب می‌شود، کار استخدام شده در این بخش نیز کار مولد به شمار می‌آید(البته تا آن جا که تحت استخدام سرمایه و در روابط سرمایه‌دارانه قرار داشته باشند)(21). اما آن فعالیت‌های مربوط به حمل و نقل و انبارداری که صرفاً به انگیزه‌های خاص حوزه‌ی گردش مربوط می‌شوند(به عنوان نمونه احتکار یا صدور دوباره به علت تفاوت در مقررات حکومتی) ربطی به روند تولید ندارند، و کار اجیرشده در آن‌ها نیز غیرمولد به حساب می‌آید.

نکته دوم، روشن است که کارگران استخدام شده از سوی سرمایه در حوزه‌ی گردش برای این بخش از سرمایه این امکان را فراهم می‌کنند که بخشی از سود را نصیب خود سازند. در واقع این جنبه، موضوع را پیچیده‌تر می‌کند، چون به نظر می‌رسد که این کارگران برای سرمایه‌داران خود ارزش اضافی تولید می‌کنند. واقعیت امر این است که سود به دست آمده از سوی این سرمایه‌داران یعنی بهره و سود بازرگانی صرفاً بخشی از کل ارزش اضافی ایجاد شده در قلمروی تولید است. حتی مزد کارگران استخدام شده از سوی سرمایه بازرگانی خود از ارزش اضافی تولید شده در روند بلاواسطه تولید پرداخت می‌شود.

در نهایت تمایز بین سرمایه مولد و سرمایه‌ی در گردش شرط کافی برای تعریف کار مولد را در اختیار ما می‌گذارد. تمام کارهایی که با سرمایه به کار گرفته شده در حوزه‌ی تولید مبادله می‌شوند برای سرمایه کار مولد به شمار می‌آیند. بدین ترتیب طی یک رشته از تمایزهای مشخص تحت عنوان:

تولید ارزش مصرف در مقابل تولید کالا،

مبادله‌ی کالاها در مقابل مبادله‌ی نیروی کار،

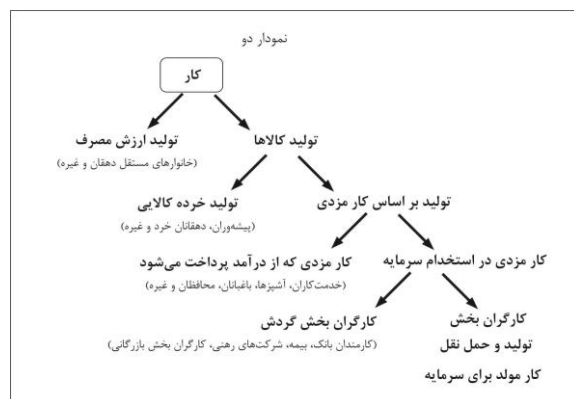
مبادله با درآمد در مقابل مبادله با سرمایه

و سرانجام مبادله با سرمایه گردشی در مقابل مبادله با سرمایه تولیدی

به تعریف اولیه‌ی از کار مولد برای سرمایه به عنوان کاری که برای سرمایه ارزش اضافی تولید می‌کند می‌رسیم.

به عقیده ما این شیوه‌ی تعریف از کار مولد در مقابل کار غیرمولد دارای این امتیاز است که از اغتشاش بین معیارهای متفاوت در نظم‌های متفاوت اجتناب می‌کند. معیار تولید ارزش اضافی اصل راهنمای مطلق در بحث کار مولد در سرمایه-داری است. سایر معیارها نظیر مبادله با درآمد در مقابل مبادله با سرمایه یا گردش در برابر تولید از نظم دیگر برخوردارند: هر یک از آن‌ها صرفاً جنبه‌ی جزئی دارد به این معنا که هیچ یک از آن‌ها به خودی خود شرط کافی برای یک تعریف جامع از کارمولد و غیرمولد به دست نمی‌دهد.

بحث بالا به ما امکان می‌دهد که کار انجام شده در روابط اجتماعی و فنی متفاوت را، در چارچوب تاریخا مشخص اقتصاد سرمایه‌داری طبقه‌بندی کنیم.



جمع‌بندی بحث را تا این جا به ما نشان می‌دهد که بخش وسیعی از کل کار اجتماعی گرچه برای بازتولید نظام در کلیت خود ضروری است، اما کار مولد برای سرمایه محسوب نمی‌شود و بنابراین به طور مستقیم در روند انباشت شرکت نمی‌کند.

نمودار دو می‌تواند تمایز بین کار مولد و غیرمولد را از حیث مفهومی در پرتو روشنی قرار دهد. اما هنوز انواعی از کار در جامعه سرمایه‌داری وجود دارند که باید مورد بحث قرار گیرند. اهمیت دو نوع کار مورد توجه ما قرار دارد: یک بار به خاطر اندازه آماری آن‌ها، و بار دیگر از لحاظ اغتشاش مفهومی در این ادبیات در رابطه با تمایزی که به آن پرداختیم. این‌ها عبارتند از: نخست کار کارگران بخش خدمات، و دوم مزدبگیریانی که در استخدام دولت قرار دارند.

معضل خدمات

یکی از پُر مشاجره‌ترین حوزه‌های بحث کار مولد و غیرمولد، همواره شیوه‌ی تحلیل خدمات بوده است. حتی مولفانی که بر سر سایر جنبه‌های بحث کار مولد در توافق کامل قرار دارند، در این حوزه ویژه با یک دیگر اختلاف نظر دارند. (22) به نظر ما عمده‌ترین بخش اغتشاش و بدفهمی به جایگاه خدمات مربوط می‌شود که از ابهام در خود مفهوم "خدمات" ناشی می‌شد. همان‌گونه که جلوتر مشاهده می‌شود این مفهوم دو شکل بسیار مختلف از فعالیت را مطرح می‌کند و ناتوانی در تمایز میان این دو، به خطاها و اغتشاش‌هایی می‌انجامد. در واقع مشکل به آدام اسمیت برمی‌گردد، و این نقطه عزیمتی است که ما برای روشن شدن مشکل، از آن آغاز می‌کنیم.

این موضوع که در اثر اسمیت دو تعریف قابل تفکیک از کار مولد یافت می‌شود که شهرت فراوانی دارند. تعریف اول که در زیر نقل می‌شود بر مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری درک خاص اسمیت تأکید دارد:

"... کاری که کارگران مانوفاکتور عموماً برای معیشت خود و سود کارفرمایان انجام می‌دهند افزودن بر ارزش موادی است که روی آن کار می‌کنند. برعکس کار یک خدمت‌کار فرودست ارزشی تولید نمی‌کند. در واقع کارگران مانوفاکتور برای

صاحب مانوفاکتور هزینه‌ای در بر ندارند. هر چند او مزد آن‌ها را از قبل پرداخته است. ارزش مزد آن‌ها به اضافه سود عموماً دوباره تولید می‌شود، به شکل ارزش افزوده‌ی محصولی که کار آن‌ها به آن تعلق گرفته است. اما هزینه‌ی معیشت یک خدمت‌کار فرودست هیچ‌گاه دوباره به دست نمی‌آید. کارفرما با استخدام انبوهی از کارگران مانوفاکتور ثروتمندتر می‌شود، اما با استخدام انبوهی از خدمت‌کاران فرودست فقیرتر. (اسمیت، 1976، ص 151)

اما تعریف دوم اسمیت بر خصلت ذاتی کار مورد بررسی تأکید دارد:

"... کار کارگر مانوفاکتور خود را در اشیای معین یا کالای قابل فروش تثبیت می‌کند یا واقعیت می‌بخشد که برای مدت زمانی بعد از پایان کار همچنان باقی می‌ماند. مقدار معینی از کار در این شیئی ذخیره و انباشت می‌شود، کاری که در صورت لزوم در زمان دیگر می‌تواند به استخدام در آید. شیئی مزبور یا معادل آن یعنی بها یا قیمت‌اش می‌تواند بعداً در صورت لزوم با کمیتی از کار معادل که در آغاز آن را تولید کرده بود مورد مبادله قرار گیرد. برعکس کار خدمتکار در هیچ شیئی معینی یا کالای قابل فروش تثبیت نمی‌شود و واقعیت پیدا نمی‌کند. خدمت او معمولاً در همان لحظه‌ی انجام از بین می‌رود و به ندرت اثری از ارزش از خود به جای می‌گذارد که بعداً با خدمتی با کمیت برابر مبادله شود." (اسمیت، 1976، ص 2-351)

البته مارکس به سرعت به خطای تعریف دوم اشاره می‌کند: جنبه‌ی مادی محصول کار یا محتوای مشخص خود کار، ربطی با تعریف کار مولد ندارد (البته تا آن‌جا که کار مورد بررسی با تصرف طبیعت ارزش مصرفی تولید می‌کند).
"...نامیدن کاری به عنوان کار مولد مشخصاً ربطی به محتوای معین کار، سودمندی خاص آن ندارد یا مصرف خاصی که این کار خود را در آن متجلی می‌سازد. همان نوع کار می‌تواند در موردی مولد و در مورد دیگر غیرمولد باشد (مارکس 1963، ص 401). (24)

تا آن‌جا که کار مورد بررسی جنبه‌ی خاصی از طبیعت را به منظور ارضای یک نیاز تغییر می‌دهد، یعنی تا آن‌جا که این فعالیت جنبه‌ای از تولید به طور عام به شمار می‌رود، کاری که در چنین روندی انجام گرفته، در صورتی که در استخدام سرمایه باشد می‌تواند به عنوان کار مولد قلمداد شود. به عبارتی فعالیت‌هایی که معمولاً به عنوان خدمت در نظر گرفته می‌شوند، مثل آموزش، بهداشت، تدارکات، انجام کارهای هنری، آرایش‌گری و غیره می‌توانند به مثابه‌ی پایه‌ی استخراج ارزش اضافی و بدین ترتیب به عنوان کار مولد به شمار آیند. به قول مارکس:

"فقط کارگری مولد است که برای سرمایه‌دار ارزش اضافی تولید کند یا در خودارزش‌افزایی سرمایه نقش ایفا کند. اگر بتوان نمونه‌ای از خارج از قلمروی تولید مادی آورد، می‌توان گفت هنگامی آموزگار کارگری مولد است که کارش علاوه بر تربیت ذهن دانش‌آموزان برای ثروتمند کردن صاحب مدرسه مورد استفاده قرار گیرد. این که صاحب مدرسه به جای به کار انداختن سرمایه‌اش در یک کارخانه‌ی کلباس‌سازی آن را در یک کارخانه‌ی آموزشی به کار اندازد، در این رابطه هیچ تغییری نمی‌دهد." (مارکس، 1976، ب: ص 644)

این انتقاد مارکس به تعریف دوم اسمیت به طور وسیع مورد تأیید قرار گرفته است. اما چیزی که عموماً دیده نمی‌شود این واقعیت است که در تعریف دوم اسمیت دو مفهوم متفاوت از "خدمات" را یک‌سان انگاشته است. برای فهم این خطا بهتر است به عقب برگردیم و جمله‌ی اصلی که حاوی این اغتشاش است را دوباره قرائت کنیم: "برعکس کار یک خدمت‌کار فرودست در شیی معینی یا کالای قابل فروش تثبیت نمی‌شود و واقیت پیدا نمی‌کند" در این‌جا اسمیت در یک زمان از دو چیز متفاوت سخن می‌گوید. از یک سو او درباره‌ی رابطه‌ی اجتماعی معینی صحبت می‌کند: مفهوم "خدمت‌کار فرودست" به معنای کارگری است که با ارباب خود در رابطه‌ی معینی قرار دارد، یعنی مبادله نیروی کارش در مقابل ارباب. از سوی دیگر او خصلت محصول کار کارگران مورد نظر را تشریح می‌کند، یعنی درباره‌ی این واقعیت که خدمت در شیی مادی تجسم پیدا نمی‌کند. صورت‌بندی او بدین معناست که دو شیی کاملاً متفاوت ضرورتاً با یک دیگر مربوط اند. گویی "خدمت‌کار فرودست" صرفاً می‌تواند خدمت ارائه دهد و گویی به جز خدمت چیز دیگری را نمی‌تواند ارائه دهد. روشن است که چنین ارتباط ضروری وجود ندارد. کارگران فرودست "می‌توانند محصولات مادی تولید کنند، مثلاً یک شخص ثروتمند می‌تواند خیاطی را به طور دائم استخدام کند. خیاط در این مورد ارزش اضافی تولید نمی‌کند، نه به این علت که محصول کارش محصول مادی قابل لمس نیست، بلکه به این علت که به عنوان کالا فروخته نمی‌شود. اما مهم‌تر از این امکان تاحدی فرعی، این واقعیت است که خدمات نه تنها از سوی خدمت‌کاران، بلکه هم‌چنین می‌تواند از طرف کارگران مزدبگیری انجام گیرد که در خدمت سرمایه‌داران قرار دارند. ما در عصر گسترش "بخش سوم" اقتصادهای سرمایه‌داری باید این را بهتر درک کنیم.

متأسفانه خطاها جان سخت اند. این بدفهمی در مورد دو معنا از اصطلاح "خدمات" را بسیاری از مارکسیست‌ها بعدها تکرار کردند که موجب انکار مولد بودن فعالیت‌هایی شد که در بخش خدمات انجام می‌گرفت. (با وجود اخطارهای مکرر مارکس) یک نمونه برجسته‌ی از این خطاها را در بحث پولانزاس درباره‌ی کار مولد و غیرمولد می‌توان مشاهده کرد. "به علاوه فعالیت‌هایی به شکل خدمات را نیز باید به عنوان کار غیرمولد در نظر گرفت، چون محصول و فعالیت‌های از این قسم مستقیماً به مثابه‌ی ارزش مصرف مورد استفاده قرار می‌گیرند، و نه با سرمایه، بلکه با درآمد مبادله می‌شوند." (پولانزاس، 1975، ص 213)

روشن است که پولانزاس همان اشتباه اسمیت را تکرار می‌کند. یعنی او بین خصلت غیرمادی محصول کار و رابطه‌ی اجتماعی ویژه‌ای که مزدها از درآمد پرداخت می‌شود یک رابطه‌ی ضروری برقرار می‌کند. ارتباط اجتماعی مورد بررسی بلافاصله بدین معنا خواهد بود که کار مصرف شده غیرمولد است. سپس این ارتباط ضروری کاذب به نتیجه‌ی دیگری می‌انجامد که تمامی خدمات حتی اگر در چارچوب یک شرکت سرمایه‌داری انجام گیرند غیر مولد اند. (26) اکنون با مشخص کردن منشاء این اغتشاش به تعریف مفهوم "خدمات" به شیوه‌ای مستحکم‌تر پردازیم. نخستین موردی که باید به آن اشاره کرد این است که نمونه‌ی خدمت‌کار و غیره، آنچه که با پول مبادله می‌شود (برای مزد) خود نیروی

کار است، در حالی که در مورد خدماتی که به شکل سرمایه‌دارانه سازمان می‌یابند (یک مدرسه خصوصی، هتل و غیره) "خدمت" محصول کار است نه نیروی کار. به سخن دیگر خدمت همانند اشیاء مادی یک کالا محسوب می‌شود. (27)

این امر کاملاً در راستای نکته‌ی دوم قرار دارد که نکته اول را تأیید می‌کند. این تنها کار نیست که در تولید خدمت دخالت دارد، عوامل متعدد دیگری نیز در تولید خدمت مشارکت دارند. به عنوان نمونه، شخصی که یک آرایش‌گر را استخدام می‌کند فقط زمان کار او را نمی‌خرد، بلکه زمان قیچی، زمان صندلی، زمان آینه یا به اصطلاح بسیاری درون-داده‌های دیگر را که بدون آن‌ها خدمت نمی‌تواند تولید شود نیز خریداری می‌کند. سوم، نه تنها در سوبه درون‌داده‌ها، بلکه همین طور در سوبه‌ی برون‌داده‌ها یک خدمت تنها از کار به وجود نیامده است: آن چه که به طور عام خدمت نامیده می‌شود، غالباً چیزی بیش از آن است که در یک محصول با خصوصیات مادی پیکر یافته باشد. مثل بیف استروگانوف، یک تخت خواب تمیز در هتل، یک کت تمیز در مقابل یک کت کثیف. بنابراین آن چه که خدمت را تعریف می‌کند خرید نیروی کار یا کار کارگر مورد نظر نیست. آن چه که خدمت را مشخص می‌کند هم‌زمانی تولید و مصرف مستقل از شکل مادی یا خصوصیات دیگر کالا یا محصول کار است. (28)

چون آن چه که فروخته می‌شود یک کالا است، دیدگاه مصرف به بحث تمایز کار مولد و غیرمولد ربطی ندارد. اگر نقطه نظر درست یعنی تولید در نظر گرفته شود، بلافاصله می‌توان دریافت که نیروی کار کارگر خدماتی نه به وسیله‌ی مشتری یا مصرف‌کننده، بلکه از سوی سرمایه‌داری خریداری شده است (یعنی مزد او پرداخته شده است) که تولید خدمات را سازمان‌دهی می‌کند، و این کارگران ارزش اضافی تولید می‌کنند. کاری که به این شکل مصرف شده قطعاً کار مولد محسوب می‌شود.

تمامی این بحث متضمن این معناست که رشد اخیر در خدمات مصرفی (به استثنای خدمات مالی نظیر کارت‌های اعتباری) به هیچ وجه نمی‌تواند به عنوان رشد سهم کار مولد در کل کار اجتماعی انگاشته شود. مورد خدمات شغلی پیچیده‌تر است. موقعیت هر یک از این‌ها به این امر بستگی دارد که خدمت مورد بحث به حوزه‌ی تولید مربوط می‌شود یا به حوزه‌ی گردش. نمونه‌های روشن حوزه‌ی تولیدی خدمات، منابع انسانی و آموزش است (بنگاه‌های اجاره کارگران و بنگاه‌های کاریابی برای متخصصان در این زمره قرار ندارد) و برخی از خدمات اطلاعاتی و نه تمام آن‌ها. در مورد حوزه‌ی گردش البته روشن‌ترین نمونه خدمات بازاریابی، تبلیغاتی و مشاوره‌ی مالی است.

کارمندان دولت

رشد بخش دولتی در کشورهای امپریالیستی و مناطق وابسته و توسعه نیافته جهان سرمایه‌داری طی یک دوره طولانی، بررسی خصلت کار کارمندان دولتی را به امری ضروری بدل ساخته است. خوشبختانه معیاری که ما برای تمایز کار مولد و غیرمولد پیشنهاد کرده‌ایم، مبنای کافی برای بررسی این پرسش در اختیار ما می‌گذارد.

هر بحثی در مورد خصلت کار کارمندان دولتی باید از اشاره به تنوع فعالیت‌های دولتی در سرمایه‌داری آغاز کند. برای منظور کنونی ما فعالیت‌های مختلف دولت را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد. نخست کسانی که انحصاراً به بازتولید نظم اجتماعی می‌پردازند نظیر فعالیت‌های دیوان‌سالارانه‌ی اداری حکومت‌های مرکزی و محلی، نظامیان، دادگاه‌ها، پلیس، زندان‌ها و غیره. دوم سازماندهی فعالیت‌های تولیدی در چارچوب شرکت‌هایی که تماماً یا قسمی به دولت‌های مرکزی یا محلی تعلق دارند. و سرانجام بخش در حال رشدی از فعالیت‌های دولتی وجود دارد که در جهت تأمین خدمات اجتماعی عمل می‌کند، خدماتی که به اصطلاح به دولت رفاه مربوط می‌شود. مثل آموزش، بهداشت و مسکن و غیره.

با توجه به معیار قبلی برای تعریف کار مولد آسان است که خصلت کار کارمندان دولت را در این سه حوزه مشخص کرد (گرچه در سطح مشخص‌تر باید مرزهای پیچیده‌تری را در نظر گرفت که به سادگی در چارچوب این گروه‌ها نمی‌گنجند). کار کارمندانی که وظیفه‌شان مستقیماً به بازتولید نظم اجتماعی مربوط می‌شود طبق تعریف غیرمولد است، کارشان همان‌گونه که مشاهده می‌کردیم به معنای عام مولد قلمداد نمی‌شود. کار آن‌ها چه به طور مستقیم و یا غیرمستقیم تغییری در طبیعت برای تبدیل آن به ارزش مصرف برای ارضای نیازهای انسانی به شمار نمی‌آید. وظیفه‌ی این افراد خدمت به بقا و بازتولید جامعه‌ی پر از تخاصم بر پایه‌ی استثمار طبقاتی و ستم جنسی و نژادی است. بنابراین مزد و حقوق این افراد صرفاً به عنوان هزینه‌های فرعی جامعه طبقاتی و در این مورد مشخص سرمایه‌داری محسوب می‌شود.

برای بررسی خصلت کار گروه دوم لازم است که بین تولیدی که به طور خصوصی سازمان یافته و تولیدی که به وسیله‌ی دولت سازمان یافته تمایز قایل شویم. به هر حال از نظر تولید ارزش اضافی تمایزی بین آن‌ها وجود ندارد. شرکت‌های دولتی واحدهای سرمایه‌داری هستند که کارگران را برای سازماندهی یک روند کار در جهت استخراج ارزش اضافی استخدام می‌کنند. دست‌کاری سیاسی قیمت‌ها، قیمت‌گذاری محصولات، استخدام بیش از لزوم با اهداف معین سیاسی و ضرردهی دائمی و پدیده‌های مشابه که رفتار شرکت‌های دولتی را از شرکت‌های خصوصی متمایز می‌کند در این واقعیت که در این شرکت‌ها روابط سرمایه‌داری برقرار است تغییری نمی‌دهد. چون بر پایه استثمار کارمزدی کالا تولید می‌کنند، چه ارزش اضافی تولید شده توسط خود شرکت‌های دولتی تصاحب شود یا از سوی سرمایه‌داران دیگر. اگر این شرط واقعیت داشته باشد کارگرانی که در شرکت‌های دولتی در حوزه‌ی تولید کار می‌کنند باید دقیقاً مثل کارگران شرکت‌های خصوصی کارگر مولد به شمار آیند.

مشکل‌ترین مورد گروه سوم است. خدمات اجتماعی در این بخش‌ها به شکل کالا (به طور معمول) در بازار فروخته نمی‌شود و بنابراین نظام آموزشی یا نظام خدمات بهداشت ملی یک کشور سرمایه‌داری را نمی‌توان به عنوان واحدهای سرمایه‌دارانه قلمداد کرد. در نتیجه کارگرانی که تحت استخدام آن‌ها قرار دارند نمی‌توانند به عنوان کارگران مولد طبقه بندی شوند. از سوی دیگر معلمان، دکتراها، پرستارها و سایر کارمندان بخش بهداشت برای ارضای نیازهای انسانی ارزش

مصرف(خدمات) تولید می کنند و بدین معنا نسبت به مزدبگیرانی که وظیفه‌ی منحصر به فردشان بازتولید نظم اجتماعی موجود است(مثل نگهبانان زندان و دریافت‌کنندگان مالیاتی) در موقعیت متفاوتی قرار دارند. بنابراین برخلاف بازتولیدکنندگان نظم موجود که کارشان طبق تعریف غیرمولد است(چون در شمار کارهای مولد به طور عام محسوب نمی‌شود) این گروه یعنی ارائه‌کنندگان خدمات عمومی (کارگران بهداشتی و غیره) کارشان بر حسب خصلت مناسبات اجتماعی که کار در آن شکل سازمان‌یافته می‌تواند مولد یا غیرمولد محسوب شود. یعنی کار جمع‌آوری‌کننده مالیات در هیچ نوع سازمان‌دهی اجتماعی نمی‌تواند مولد قلمداد شود، در حالی که کار کارگر بهداشتی برحسب شرایط مصرف خود می‌تواند مولد یا غیرمولد باشد. مورد اول هنگامی است که خدمات پزشکی به گونه‌ای سازمان‌یابد که به شکل کالا در بازار فروخته شود و برای مالک خود سودآور باشد. در چنین شرایطی بیمارستان یا کلینیک به شرکتی سرمایه‌دارانه بدل می‌شود و کار کارگر بهداشتی به کار مولد. مولد یا غیرمولد بودن کار کارگران در بخش خدمات به سازمان‌دهی سرمایه‌دارانه آن بستگی دارد، نه به دولتی بودن یا خصوصی بودن کارفرما.

مساله بالا دارای نتایجی است که با گرایش‌های اخیر در جامعه سرمایه‌داری ارتباط دارد. هجوم گسترده به دولت رفاه در خصلت کار کارمندان دولتی که خدمات عمومی رایگان انجام می‌دادند تغییری به وجود آورد. کار آن‌ها از کار غیرمولد به کار مولد کارمندان بیمارستان‌های خصوصی و مدرسه‌ها و غیره تبدیل شده است. در مورد خصوصی‌سازی خدمات اجتماعی و تبدیل آن‌ها از خدمات رایگان به خدماتی بر مبنای کارمزد و شهریه باید گفت هر چه این پرداخت به سطح بازار یا قیمت "سایه" نزدیک شود آن بیمارستان، مدرسه یا دانشگاه و غیره به واحدی سرمایه‌دارانه نزدیک‌تر می‌شود و کارمندان چنین موسساتی به کارگرانی مولد بدل می‌شوند. بررسی دقیق‌تر موضوع، مساله‌ای است مربوط به روش‌شناسی تجربی، بنابراین برای این امر باید معیارهای دیگر ارائه کرد. انتخاب در بین این معیارها از حوصله این مقاله خارج است.

بنابراین جایگاه کار کارگران مزدبگیر که به ارائه خدمات اجتماعی می‌پردازند بر مبنای شرایط اجتماعی مشخص ممکن است از یک کشور به کشور دیگر و از یک دوره به دوره‌ی دیگر متفاوت باشد.

برخی از بدفهمی‌ها در باره‌ی کار مولد و غیرمولد

همان‌گونه که در آغاز گفتیم هدف این مقاله یک بررسی عمومی از ادبیات مربوط به کار مولد و غیرمولد نیست. هدف اصلی ما طرح عمده‌ترین انتقاد به درک کارکس از این تمایز است، که در واقع مبنای طبقه‌بندی ما را تشکیل می‌دهد، تلاش برای بررسی تمام انتقادات به درک مارکس و پاسخ جزء به جزء به آن می‌تواند موضوع مقاله‌ی دیگری باشد. آنچه که در این بخش در نظر داریم پرداختن به دو کانون مهم تمرکز این مشاجرات است. این دو عبارتند از خصلت‌بندی فعالیت-

های مربوط به گردش و جایگاه کارگرانی که فعالیت‌شان به طور غیرمستقیم بر حجم و نرخ ارزش اضافی تاثیر دارد. بخش اعظم انتقادات به طور مستقیم یا غیرمستقیم به این دو حوزه مربوط می‌شود. و تشریح آن‌ها به ما فرصت می‌دهد که حساس‌ترین جنبه‌های این بحث را مطرح کنیم. ما به صاحب نظران خاص اشاره نمی‌کنیم، چون بسیاری از آن‌ها در باره این مسایل مواضع مشترکی دارند، گرچه ممکن است استدلال‌ها در جزئیات متفاوت باشند. (29)

نخست به فعالیت‌های مربوط به گردش بپردازیم. بسیاری از منتقدان بر این نظراند که فعالیت‌های مربوط به گردش، تفاوت ذاتی با فعالیت‌های تولیدی ندارد. و بنابراین طبقه‌بندی آن‌ها به عنوان فعالیت‌های غیرمولد بی‌پایه است. برای اثبات این نظر چند استدلال وجود دارد که یک به یک به آن‌ها می‌پردازیم.

اولین استدلال این است که کارگران بخش گردش به شیوهی خود ارزش‌های مصرفی تولید می‌کنند. مثلاً فروشندگان وظایفی انجام می‌دهند مثل طبقه‌بندی و به معرض گذاشتن کالاهای موجود، ارائه اطلاعات و راهنمایی به مصرف‌کنندگان و غیره. این استدلال بر سوء تفاهمی استوار است و در مقابل طرفداران تمایز شدید میان تولید و مصرف ارائه شده، این که آن‌ها چه فعالیت‌هایی را فعالیت گردش می‌دانند. این درست است که بگوئیم (و مارکس خود نیز در بسیاری موارد چنین گفته است) هر فعالیتی که جزء ضروری از روندی است که طی آن مصرف‌کننده به شیئی مصرفی دسترسی پیدا می‌کند فعالیت مولد محسوب می‌شود. اما دقیقاً چون این فعالیت حلقه‌ی ضروری در زنجیره‌ی بین نقطه تولید و مصرف است به عنوان نمونه همانند حمل و نقل، بخشی از روند تولید به شمار می‌آید. حوزه‌ی گردش به فعالیت‌هایی محدود می‌شود که صرفاً در شکل بین کالاها و پول نقش بازی می‌کنند. در سطح مفهومی آن جنبه‌هایی از فروش که برای تکمیل زنجیره‌ی اتصال از تولیدکننده به مصرف‌کننده ضروری محسوب می‌شوند را می‌توان به روشنی از فعالیت‌های گردش ناب متمایز کرد. بهترین مثال وظیفه‌ی صندوق‌دار است. تمام فعالیت‌های او محدوده‌ی خرید و فروش قرار دارد. و به هیچ وجه حلقه‌ای ضروری در این زنجیره محسوب نمی‌شود (هرگونه ثبت لازم برای حساب‌داری اجتماعی می‌تواند به شیوه‌های متفاوت انجام شود، به عنوان نمونه به وسیله‌ی رایانه‌هایی که خود مصرف‌کنندگان مورد استفاده قرار می‌دهد) البته صندوق‌دار یکی از نمونه‌های متعدد است. چون بخش عمده‌ی وظایف کارکنان در هر شکل تجاری سرمایه‌داری به فعالیت‌های گردش ناب مربوط می‌شود. این درست است که در سطح تجربی با مشکلاتی روبه‌رو می‌شویم، اما در سطح مفهومی این تمایز کاملاً روشن است و برای هدف کنونی ما کاملاً لازم است. (خواننده دقیق توجه دارد که ما هنگام بحث درباره جایگاه کارگرانی که در استخدام سرمایه گردش اند به صراحت گفتیم که "این کارگران... تا آنجا که به وظایف گردش مشغول اند ارزش اضافی تولید نمی‌کنند").

استدلال دوم در دفاع از مولد بودن فعالیت گردش این است که این فعالیت‌ها در تمام جوامع امری ضروری به شمار می‌آیند، یا به عبارتی این فعالیت‌ها را باید مولد دانست. اگر فعلاً پیوند ظریف بین پیش‌فرض و نتیجه را کنار بگذاریم (در زیر در متن دیگری به آن بر می‌گردیم) می‌توان گفت که این تعمیم درواقع بیانی عمومی‌تر و نظری‌تر از سوء تفاهمی است

مربوط به تمایز بین تولید و گردش که ما در مورد استدلال اول به آن اشاره کردیم. این نظر که گردش برای تمام جوامع امری ضروری است (به بیان دقیقتر این نظر را باید محدود به جوامعی دانست که تقسیم کار پیشرفته‌ای در آن‌ها وجود دارد) ظاهراً به این واقعیت غیرقابل مشاجره اشاره دارد که در چنین جوامعی ارزش‌های مصرف بین شاخه‌های مختلف تولید و بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان ضرورتاً در گردش است. اما اگر شکل‌های سرمایه‌داری تولید و توزیع را امری غیرقابل تغییر و ابدی ندانیم، دلیلی ندارد که جریان ارزش‌های مصرف، ضرورتاً در تمام جوامع به شکل خرید و فروش کالا باشد. نظر ما در باره مطلوبیت و کارایی برنامه‌ریزی مرکزی هر چه باشد مسلماً تردیدی وجود ندارد که این شکل نیز یک بدیل ممکن برای رابطه‌ی فی مابین شاخه‌های مختلف فعالیت اقتصادی به شمار می‌رود. خطای این درک روشن است: این نوع انتقاد به شکل غیرموجه گردش ارزش‌های مصرف و گردش کالاها، پول و سرمایه را یکسان می‌پندارد. گردش ارزش‌های مصرف مطمئناً یک جنبه‌ی لازم از تولید در تمام ساختارهای اقتصادی-اجتماعی پیشرفته است، در حالی که گردش کالاها، پول و سرمایه شکلی است از نظر تاریخی گذرا و مهم‌تر از آن چیزی بیش از عرضه‌ی محصولات به شاخه‌های مختلف تولید و به مصرف‌کنندگان محسوب می‌شود- در واقع این امر در شکل ناب خود کاملاً متفاوتی از فعالیت است که صرفاً بر تغییر شکل تمرکز می‌کند.

در حالی که استدلال اخیر ادعا می‌کند که گردش را باید هم‌تراز تولید قلمداد کرد چون در تمام شکل‌بندی‌های اجتماعی پیشرفته امری ضروری به شمار می‌رود، شکل دیگری از استدلال وجود دارد که می‌پذیرد گردش ناب به مفهوم مارکسی آن مختص سرمایه‌داری است (یعنی گردش کالا، پول و سرمایه) اما سپس کنار گذاشتن آن را از حیطه‌ی فعالیت‌های مولد به علت اخلاقی بودن و ارزش‌گذارانه بودن این شیوه‌ی قضاوت مورد انتقاد قرار می‌دهد. (شاید بتوان گفت "که نظم عقلانی‌تر می‌تواند وجود داشته باشد که از نقطه نظر آن این فعالیت‌ها غیرمولد محسوب می‌شوند"، و بنابراین تمایز بین کار مولد و غیرمولد را به عنوان یک تمایز علمی غیر قابل قبول اعلام می‌کند. ما بحث پیچیده‌ی رابطه‌ی بین علوم اجتماعی و به اصطلاح ارزش‌دآوری را کنار می‌گذاریم.

این حقیقت دارد که مارکس هزینه‌های گردش را (که شامل مزد کارگران این حوزه می‌شود) به عنوان مخارج فرعی سرمایه‌داری و تجلی خصلت "نامعقول" و "زیان‌آور" آن و غیره قلمداد می‌کرد. اما چکیده‌ی مطلب به شکل زیر است: غیرمعقول بودن مجموعه‌ای از فعالیت‌های سرمایه‌داری مثل تجاری، بانکی، دلالی و غیره نسبت به جامعه کمونیستی دلیل این نیست که این گونه فعالیت‌ها را غیرمولد اعلام می‌کنیم. برعکس به خاطر غیرمولد بودن این فعالیت‌هاست که سرمایه‌داری به نظام غیرعقلانی تبدیل می‌شود. پس دلیل نامولد بودن آن‌ها کدام است؟ ما این موضوع را به تفصیل بررسی کردیم، اما برای تلخیص مطلب باید تأکید کرد که جامعه ثروت خود را از طریق دگرگونی هدفمند طبیعت افزایش می‌دهد و محصولات تولید شده بین اعضای منفرد یا طبقات اجتماعی جامعه توزیع می‌شود. توزیع محصول اجتماعی تولید شده، مقدار آن را افزایش نمی‌دهد. فعالیت‌های مربوط به گردش به معنای اکید کلمه چیزی جز توزیع محصول تولید شده نیستند. البته خصلت سرمایه‌داری جامعه این شکل از کار را الزامی می‌کند، اما این امر به هیچ وجه

این واقعیت را تغییر نمی‌دهد که این فعالیت‌ها باعث افزایش کل محصول اجتماعی نمی‌شوند (30). خصلت‌بندی کار مصرف شده در حوزه‌ی گردش به عنوان کار غیرمولد، چیزی جز بسط منطقی تمایز مارکسیستی بین حوزه‌ی تولید و گردش نیست، تمایز حوزه‌ی تولید و گردش لاجرم تمایز کار مولد و غیرمولد را نیز به دنبال دارد. عجیب است که بگوییم در حوزه گردش ارزش اضافی تولید نمی‌شود، اما هم‌زمان اعلام کنیم که کار در این بخش، کاری مولد است. در حالی که طبق تعریف کار مولد ارزش اضافی تولید می‌کند. این موضع بر خلاف اصول منطقی قرار است. این بخش از بحث را خلاصه کنیم: تمایز بین کار مولد و غیرمولد به همان اندازه تمایز تولید و گردش فاقد جنبه‌ی هنجاری، ارزش‌گذارانه و اخلاقی است.

آخرین نوع استدلالی که معمولاً برای اثبات عدم تفاوت بین فعالیت‌های به حوزه‌ی گردش و فعالیت‌های حوزه‌ی تولید از منظر تمایز کار مولد و غیرمولد به کار می‌رود، ادعای وجود تضاد در اندیشه‌ی مارکس است. منتقدان یادآوری می‌کنند که مارکس همواره تأکید می‌کرد که نوع ارزش مصرف تولید شده تفاوتی در تمایز کار مولد و غیرمولد ایجاد نمی‌کند، در ادامه اضافه می‌کنند که فعالیت‌های گردش‌ی موجد ارزش مصرف ویژه‌ای هستند که مسلماً خصلت دیگری دارد. اما همان‌گونه که مارکس می‌پذیرد این تفاوت در سرشت ارزش مصرفی نمی‌تواند دلیلی برای کنار گذاشتن این نوع کار از جرگه‌ی کارهای مولد باشد. این جاست که تأکید قبلی ما بر "کار مولد به طور عام" به طور کامل اهمیت خود را نشان می‌دهد. خلاصه کنیم مولد بودن به طور عام شرط لازمی است (هر چند کافی نیست) برای مولد بودن کار برای سرمایه. این بدان معناست که تمام فعالیت‌هایی که مستقیماً برای مبادله‌ی انسان با طبیعت برای تغییر آن مطابق با نیاز انسان ضروری به شمار نمی‌روند کار مولد به طور عام نیستند و در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری نیز به کار مولد تبدیل نمی‌شوند. به عبارت دیگر این تعیین مضاف مفهوم کار مولد به این معناست که کار مولد در سرمایه‌داری شاخه فرعی از کار مولد به طور عام است. بر اساس این درک اثبات این که منتقدان در ادعای خود مبنی بر وجود تناقض در تعریف مارکس راه خطا می‌روند کار ساده‌ای است. چون کار مولد برای سرمایه شاخه‌ی فرعی از کار مولد به طور عام است. هر فعالیتی که در حیطه‌ی کار مولد به طور عام نگنجد نمی‌تواند مولد محسوب شود. همان‌گونه که در بالا تأکید کردیم چنین فعالیتی طبق تعریف در تمام اشکال سازماندهی اجتماعی - اقتصادی غیرمولد قلمداد می‌شود. بنابراین هر یک از گزاره‌های مارکس که به کار مولد برای سرمایه مربوط می‌شود صرفاً می‌تواند آن فعالیت‌هایی را در بر بگیرد که به طور عام نیز مولد اند. به بیان دیگر تنها کار مولد عام ممکن است برای سرمایه نیز مولد باشد. بنابراین زمانی که مارکس تأکید می‌کند تمایز بین کار مولد و غیرمولد مستقل از نوع ارزش مصرفی تولید شده است، اظهار نظر او مطابق منطق کلی رویکردش به مجموعه آن ارزش‌های مصرفی مربوط می‌شود که در چارچوب کار مولد به طور عام قرار دارند. این امر شامل ارزش‌های مصرفی به اصطلاح "تولید شده" (این اصطلاح در این متن نادرست است) در حوزه‌ی گردش نیست. به طور خلاصه، استقلال تمایز کار مولد و غیرمولد نسبت به ارزش مصرفی اساساً گزاره‌ای است مربوط به حوزه‌ی تولید و ربطی به فعالیت‌های گردش‌ی ندارد.

دومین عرصه مهم مشاجره به فعالیت‌هایی مربوط می‌شود که به شیوه‌های گوناگون به مقدار و نرخ ارزش اضافی می‌افزایند. چون کار مولد برای سرمایه کاری است که ارزش اضافی تولید می‌کند، پس تمام کارگرانی که (کارگران بخش بهداشت، معلمان، دانشمندان، محققان و غیره) در افزایش ارزش اضافی برای سرمایه شرکت می‌کنند باید هم‌تراز با کارگران صنعتی یا به طور غیرمستقیم مولد قلمداد شوند. در این جا انسجام فریبده‌ای دیده می‌شود. اما بررسی دقیق‌تر، خطای جدی در این شیوه استدلال را نشان می‌دهد.

ارزش اضافی چیزی جز شکل اجتماعی و از نظر تاریخی معین کار اضافی نیست که کارگران بیش از کار لازم خود انجام می‌دهند. یعنی کاری بیش از آن چه که برای بازتولید مزد آن‌ها لازم است. آن کارگرانی که به فرض به طور غیرمستقیم مولد اند برای سرمایه کار اضافی انجام نمی‌دهند (مگر آن که برای سرمایه‌دار معینی کار مزدی انجام دهند که در این صورت کارگر مولد محسوب می‌شوند). بنابراین، با گفتن این که در تولید ارزش اضافی بیش‌تر برای سرمایه شرکت دارند موضوع را به معنایی بدل کرده‌ایم: اگر سرمایه بلاواسطه بخشی از کار آن‌ها را به عنوان کار اضافی تصاحب نمی‌کند ارزش اضافی بیش‌تر از کجا به دست می‌آید؟ به محض روشن شدن این موضوع که کارگران مورد نظر با شرکت در افزایش بارآوری اجتماعی کار موجب افزایش ارزش اضافی شده‌اند معما حل می‌شود. افزایش بارآوری بلاواسطه سبب کاهش ارزش نیروی کار کارگران بخش تولیدی می‌شود، و بنابراین در افزایش کار اضافی و ارزش اضافی به دست آمده از کارگران بخش تولید، موثر است. بدین ترتیب با محاسبه‌ی ارزش اضافی یک بار به عنوان نتیجه‌ی مستقیم و ویژه‌ی کار مربیان و دانشمندان و بار دیگر به عنوان نتیجه‌ی غیرمستقیم کار آن‌ها، یعنی افزایش بارآوری اجتماعی کار و بعد افزایش ارزش اضافی کارگران تولیدی، یک ارزش اضافی دوباره محاسبه شده و این یک مورد جنجالی از محاسبه مضاعف است. و چون تمایز کار مولد و غیرمولد فاقد ارزش هنجاری و اخلاقی و صرفاً از لحاظ تحلیل مسیر انباشت حایز اهمیت است، این نوع مضاعف قابل قبول نیست. مارکس در فرازی که قبلاً به آن اشاره شد این بحث را پیش‌بینی می‌کند و اهمیت ویژه‌ی مشارکت مستقیم کارگران در روند تولید را نشان می‌دهد:

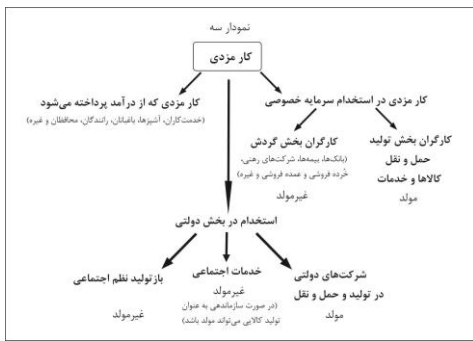
"از آن جا که تولید راستین سرمایه‌داری و اهداف بلاواسطه آن، تولید ارزش اضافی است، کار صرفاً زمانی بارور و دارنده‌ی نیروی کار تنها زمانی به کارگر مولد بدل می‌شود که مستقیماً ارزش اضافی بیافریند، کار مولد صرفاً کاری است که مستقیماً در جریان تولید برای ارزش‌افزایی سرمایه مصرف می‌شود". (مارکس 1976 آ، ص 1938)

نتیجه‌گیری

بحث بالا نشان می‌دهد که یک بازسازی نظری مستحکم و سازمان‌یافته از تمایز کارمولد و غیرمولد این بحث را در مقابل انتقادهای اصلی که طی دو دهه‌ی اخیر طرح شده قابل دفاع می‌سازد. به نظر ما سهم عمده‌ی این مقاله ارائه این نوع تلاش سازمان‌یافته در بازسازی است. با تکیه ویژه بر اهمیت کلیدی مقوله‌ی "کار مولد به طور عام" به عنوان مبنایی برای

مفاهیم محدودتر و خاص‌تر "کارمولد برای سرمایه‌داری"، امری که تاکنون از سوی اکثر شرکت‌کنندگان در بحث نادیده گرفته شده است.

بحث بالا هم‌چنین معیارهای لازم برای طبقه‌بندی لایه‌های عمده‌ی کارگران به عنوان مولد و غیرمولد در اقتصاد سرمایه‌داری را در اختیار ما می‌گذارد. این طبقه‌بندی در نمودار 3 خلاصه شده است.



اولین نکته‌ای که در نمودار 3 باید به آن اشاره شود تلاشی است برای طبقه‌بندی کارگران (یا تولیدکنندگان) است که صرفاً بر اساس قرارداد مزدی استخدام شده‌اند؛ و کار مصرف شده در خارج از دورپیمایی گردش پول-کالا (زنان خانه‌دار و خانوار مستقل دهقانی) و مولدین خرده‌کالایی را در بر نمی‌گیرد. این تقسیم‌بندی به این دلیل است که تقسیم مولد و غیرمولد صرفاً هنگامی با معناست که کارگر مزدبگیر مورد نظر باشد، چون هدف تمایز درک این مطلب است که کدام بخش از کل کار اجتماعی که به شکل مزدی استخدام شده است ارزش اضافی تولید می‌کند (مولد ارزش اضافی) و کدام بخش صرفاً به فعالیت‌هایی مشغول است که از ارزش اضافی پرداخت می‌شود. تولید ارزش اضافی مسبوق به کار مزدی است. دو مقوله تولید ارزش مصرف و تولید خرده‌کالایی از نظر تمایز موضوع مورد بررسی بی معناست. به همین دلیل این گروه‌ها در مرحله‌ی ابتدایی از بحث کنار گذاشته شدند. (نمودار 2)

نمودار 3 این واقعیت را نشان می‌دهد که بخش عمده طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری کارگران غیر مولد اند. به طور طبیعی این بدان معنا نیست آن‌ها از نظر رفاه جامعه یا مبارزه طبقاتی برای استراتژی انقلابی از اهمیت کمتری برخوردار اند. تمایز کار مولد و غیرمولد صرفاً برای تحلیل متغیرهای مختلف و با اهمیت اقتصاد سرمایه‌داری حایز اهمیت است: نظیر ارزش نیروی کار، نرخ و حجم ارزش اضافی و بدین ترتیب آهنگ انباشت سرمایه. این امر برای جدی گرفتن این تمایز دلیل کافی به دست می‌دهد. چون مارکسیست‌ها صرفاً با بررسی این متغیرها می‌توانند به شکل مناسبی مسیر تاریخی و نوسان‌های ادواری انباشت سرمایه را مورد تحلیل قرار دهند.

یادداشت‌ها:

- ۱- در مورد ارزیابی تجربی از مقولات مارکسیستی می‌توان به کارهای متعددی که اخیر نوشته شده مراجعه کرد. از جمله اثر شیخ و توناک، سال ۱۹۹۴ و موزلی، ۱۹۸۶.
- ۲- چون تحلیل ما بر اساس نظریه‌ی ارزش کار استوار است، این مساله که آیا تمایز کار مولد و غیرمولد را می‌توان در چارچوب‌های نظری دیگری ارائه داد خارج از بررسی این مقاله قرار دارد.
- ۳- مزد کارگران غیرمولد "از ارزش اضافی که سرمایه برای سرمایه‌گذاری مجدد در اختیار دارد تامین می‌شود". (دیوید یافی ۱۹۷۳ الف، ص ۲)
- ۴- دیدگاه‌های کاملاً مخالف با این مساله را می‌توان نزد گلین و ساتکلیف ۱۹۷۲، یافی ۱۹۷۳ ب، شیخ ۱۹۸۷ الف، شیخ ۱۹۸۷ ب مشاهده کرد.
- ۵- در این زمینه یک چارچوب بدیل برای محاسبات اقتصاد کلان مبتنی بر تمایز کار مولد و غیرمولد مجموعه‌ی کاملاً متفاوتی از معیارهای محصول مازاد، مصرف، سرمایه‌گذاری و بارآوری ارائه می‌دهد. بنابراین انتظار می‌رود از یک اقتصاد معینی به یک تصویر تجربی اساساً متفاوت دست یابیم. برای روشن کردن تفاوت چشم‌گیر این اختلاف در اندازه‌گیری‌های تجربی کافی است که نرخ ارزش اضافی را (با در نظر گرفتن تمایز کار مولد و غیرمولد) با معادل متعارف آن یعنی نسبت سود به مزد مقایسه کنیم. بین ۱۹۴۸ تا ۱۹۸۹ نرخ ارزش اضافی در ایالات متحده تقریباً ۴۴٪ افزایش یافت. در حالی که طبق معیارهای متعارف نسبت سود به مزد ۲۲٪ کاهش نشان می‌دهد. (شیخ و توناک ۱۹۹۸، ص ۱۵۱)
- ۶- برای بحث در مورد مساله توزیع مجدد به علت فعالیت‌های دولتی مراجعه کنید به توناک ۱۹۸۴.
- ۷- از سوی دیگر برای برقراری (یا حتی تشدید) تمایز بین حوزه‌ی تولید و حوزه‌ی گردش به تمایز کار مولد و غیرمولد نیاز نداریم. تمایز بین تولید و گردش از لحاظ مفهومی مستقل و مقدم بر تمایز کار مولد و غیرمولد است که این تمایز دوم خود در واقع از درک استوار از تفاوت بین تولید و گردش نتیجه می‌شود. ما بر این نکته تأکید می‌کنیم چون به نظر می‌رسد که در این مورد اغتشاشات فکری وجود دارد. نکته‌ای که در بخش پایانی به آن اشاره می‌شود.
- ۸- لازم است که اشاره کنیم که مفهوم "کار مولد به طور عام" به شکلی که مارکس در این جا به کار می‌برد عنصری از حوزه‌ی مفهومی "تولید به طور عام" محسوب می‌شود که مشخصات مشترک تمام شیوه‌های تولید را توضیح می‌دهد (به عنوان نمونه روند کار) و مارکس در تحلیل خود از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری از آن عزیمت می‌کند. (مارکس ۱۹۷۳، ص ۸۸-۸۵).
- ۹- نخستین بار شیخ تمایز بین کار مولد و غیرمولد را بر چنین مجموعه اساسی از فعالیت‌ها پایه‌گذاری کرد (۱۹۸۰) چهار مفهوم اولیه‌ای که در این جا مورد استفاده قرار گرفته به بحث مارکس در گروندریسه مربوط می‌شود (مارکس ۱۹۷۳، ص ۱۰۰-۸۸). اما مصرف در اینجا صرفاً به شکل "خصوصی و اجتماعی‌اش" در نظر گرفته شده است (به قول مارکس "مصرف

به معنای خاص کلمه"، چون سایر اشکال مصرف یعنی مصرف وسایل تولید و مواد خام (آن چه که مارکس "مصرف مولد" می نامد) به طور مستقیم به تولید مربوط می شود.

۱۰- باید به روشنی گفت که کار خانگی عمدتاً از سوی زنان انجام می گیرد و فعالیت مصرفی نیست، بلکه عنصری ضروری از تولید موادی است که مصرف می شود. بدون کار خانگی کالاهای مصرفی نمی تواند شکل نهایی قابل مصرف خود را به دست آورد (از جمله اشکال مصرفی که به طور اجتماعی به وجود می آید). بنابراین کار خانگی یک فعالیت تولیدی است (برای توضیح بیشتر تر به پانویس ۱۷ مراجعه کنید).

۱۱- از سوی دیگر تا جایی که سرمایه دار در شرکت خود به عنوان مدیر فعال است، هم چون کارگر عمل می کند و بخشی از درآمدش که ناشی از این فعالیت است به حقوق بخش مدیریت تعلق دارد. مارکس بر این عقیده است که در چنین مواردی سرمایه دار حتی باید به عنوان کارگر مولد در نظر گرفته شود: "سرمایه دار به عنوان مدیر روند کار، کار مولد انجام می دهد، به این معنا که کارش به کل روندی اختصاص دارد که در محصول واقعیت می یابد" (مارکس ۱۹۷۶ الف، ص ۱۰۴۸). تمام این بحث به روشنی نشان می دهد که در تمایز بین کار مولد و غیرمولد معیار تعیین کننده نوع فعالیت انجام شده است نه جایگاه شخصی که این فعالیت را در چارچوب سلسله مراتب اجتماعی یا تقسیم کار انجام می دهد.

۱۲- مراجعه کنید به مارکس: "ساختار تولید، ساختار توزیع کالا را تعیین می کند. توزیع نه تنها از لحاظ هدف، بلکه از حیث شکل نیز نتیجه ی تولید است، چون در توزیع این صرفاً فرآورده های تولید است که می تواند توزیع شود..." (مارکس ۱۹۷۵، ص ۹۵).

۱۳- دیگران مثل پادشاهان یا کشیش ها به عنوان برجسته ترین نمونه ها افرادی هستند که به معنای واقعی کلمه به سختی می توان گفت که "کار" می کنند.

۱۴- "و چون سرمایه شکلی تغییر یافته از ارزش اضافی است، کار مولد کاری است که صرفاً سرمایه تولید می کند... کار صرفاً با تولید قطب مقابل خود به کار مولد بدل می شود". (مارکس ۱۹۷۳، زیرنویس ۳۰۵)

۱۵- مراجعه کنید به مارکس: "بنابراین، این تعریف ها از شکل معین اجتماعی استنتاج می شوند، آن روابط اجتماعی تولید که کار در قالب آن ها واقعیت می یابد". (مارکس ۱۹۶۳، ص ۱۵۷)

۱۶- مارکس تعیین مضاعف مفهوم کار مولد برای سرمایه را به شکل زیر بیان می کند: "بنابراین مفهوم کارگر مولد نه تنها به معنای رابطه ی بین کار و نتایج سودمند آن یا به عبارتی بین کارگر و محصول کارش به شمار می رود، بلکه هم چنین یک رابطه ی اجتماعی ویژه تولید است، رابطه ای با یک منشاء تاریخی که کارگر را به عنوان وسیله ی مستقیم ارزش افزایی سرمایه مهر و نشان می زند" (مارکس ۱۹۷۳، ص ۶۴۴).

۱۷- این واقعیت که کار خانگی که بخش عمده ای از زندگی زن را به خود اختصاص می دهد برای سرمایه مولد محسوب نمی شود، البته به این معنا نیست که کار خانگی به معنای عام کلمه نیز مولد به شمار نمی آید و برای جامعه به طور کلی سودمند نیست. این شکل از فعالیت قطعاً در تمام جوامع در چارچوب مصرف کل کار اجتماعی جنبه ای اساسی دارد و باید

به این عنوان به رسمیت شناخته شود. اما این شکل از فعالیت به طور مستقیم و بلاواسطه ارزش اضافی تولید نمی‌کند، و این معیار کار در تعیین کار مولد در سرمایه‌داری مورد ملاحظه قرار می‌گیرد.

۱۸- تخمین زده می‌شود که قبل از جنگ جهانی اول خدمت‌کاران خانگی مزدبگیر یک ششم نیروی کار را در بریتانیا تشکیل می‌دادند. (اکونومیست ۱۹۹۸، ص ۲۰)

۱۹- مراجعه کنید به مارکس: "...گردش کالاها می‌تواند بدون حرکت فیزیکی آنها و حمل و نقل محصولات کار می‌تواند بدون گردش کالاها و حتی بدون مبادله‌ی مستقیم محصولات انجام گیرد. خانه‌ای که الف به ب می‌فروشد از نقطه‌ی به نقطه‌ای دیگر نقل و مکان نمی‌کند گرچه به عنوان کالا گردش می‌کند" (مارکس ۱۹۵۶، ص ۱۵۲).

۲۰- چون کار مصرف شده در انبارداری بدین معنا بخشی از روند تولید محسوب می‌شود، تکنیک تحویل سر موقع که به کاهش این نوع کار می‌انجامد، بارآوری کار در تولید را افزایش می‌دهد و بدین وسیله ارزش نسبی کالاهای تولید شده طی این روند را پایین می‌آورد.

۲۱- مارکس در مورد این مساله چنین می‌گوید: "حمل و نقل، کمیت محصولات را افزایش نمی‌دهد و به جز موارد معدود استثنایی در کیفیت طبیعی آنها نیز تغییری به وجود نمی‌آورد، حمل و نقل نه یک تاثیر سودمند با هدف، بلکه بیش‌تر یک زحمت اجتناب‌ناپذیر است. اما ارزش مصرف‌اشیاء صرفاً طی مصرف مادیت پیدا می‌کند و ممکن است تغییر محل آنها لازم باشد و بنابراین به یک روند اضافی تولید یعنی صنعت حمل و نقل نیاز داشته باشند. سرمایه‌ی مولدی که در این صنعت سرمایه‌گذاری شده به ارزش محصولات حمل شده می‌افزاید. تا حدی با انتقال ارزش وسایل حمل و نقل و تا حدی نیز با افزودن ارزش از طریق کار انجام شده در حمل و نقل. این رقم آخر ارزش افزوده مثل تمام اشکال تولید سرمایه‌داری عبارت است از آن ارزشی که جایگزین مزد می‌شود به علاوه ارزش اضافی" (مارکس ۱۹۵۶، ص ۱۵۳)

۲۲- این امر ممکن است تا حدی مربوط به محاسبه‌ی درآمد ملی در اتحاد شوروی و نمونه‌هایی که از آن تبعیت کرده‌اند باشد، یعنی سایر کشورهای که سرمایه‌داری در آنها ملغاً شده است. این اقتصادها به حدی سازمان‌یافته بودند که تولید انواع خدمات به حوزه‌ی فعالیت‌های غیرمولد انتقال می‌یافت. احتمالاً برخی نویسندگان با در نظر گرفتن این نمونه‌ها، ارائه خدمات در سرمایه‌داری را نیز در شمار فعالیت‌های غیرمولد قرار دادند. (این که معیار تمایز کار مولد و غیرمولد در سرمایه‌داری برای جامعه پسا سرمایه‌داری نیز به همان اندازه معتبر است در این جا نمی‌تواند مورد بحث ما قرار گیرد).

۲۳- مارکس درباره این تعریف می‌گوید: "آدام اسمیت در مورد کار مولد و غیر مولد اساساً نظر درستی داشت، درست از نظر اقتصاد بورژوازی." (مارکس ۱۹۷۳ ص ۲۷۳)

۲۴- اما به نقل قول قبلی باید به دقت برخورد کرد. نباید آن را به شکلی قرائت کرد که تمام کارها علی‌رغم جایگاهشان در تقسیم کار اجتماعی مولد قلمداد شوند و بدین وسیله کارگرانی که در استخدام سرمایه‌ی گردشی و یا حتی در بازتولید نظم اجتماعی اشتغال دارند مولد به حساب بیایند. به نظر ما لازم است به کلمات دقیق مارکس توجه کرد (و توجه به این که متنی انتشار نیافته بود): او از "مطلوبیت ویژه" و "ارزش مصرف خاص" سخن می‌گوید، یعنی محصول مورد نظر دارای

ارزش مصرف است و کاری که آن را تولید کرده در حوزه‌ی تولید فعالیت دارد. به سخن دیگر، مارکس حضور یا عدم حضور وجود ارزش مصرف، بلکه خصلت ویژه آن را به بحث کار مولد و غیرمولد بی ارتباط می‌داند.

۲۵- ترجمه در این جا تصحیح شده است. مترجم در نقل قول بالا کلمه "کدام" با حروف مورب را حذف کرده بود. این معنای گفته پولانزاس را تغییر می‌دهد حذف آن سبب می‌شد که به نظر برسد "ارزش مصرف" با درآمد مبادله شده، در حالی که متن فرانسوی نشان می‌دهد که کار یا به عبارتی نیروی کار با درآمد مبادله شده است.

۲۶- پولانزاس با یکی دانستن طبقه کارگر با کارگران مولد ادعای بزرگ‌تری را مطرح می‌کند مبنی بر این که کارگران مزدبگیری که در بخش خدمات در استخدام سرمایه قرار دارند بخشی از طبقه کارگر نیستند. پولانزاس، ۱۹۷۵، ص ۲۱۲ تا ۲۱۴.

۲۷- به مارکس مراجعه کنید: "اما شکل مادی یافتن کار و غیره نباید به معنای اسکاتلندی آن و به شکلی که آدام اسمیت استفاده می‌کرد در نظر گرفته شود. وقتی می‌گوییم کالا به عنوان شکل مادی کار است... این خود یک شکل تخیلی است. یعنی شکل کاملاً اجتماعی از وجود کالا که ربطی با واقعیت جسمانی آن ندارد..." (مارکس ۱۹۶۳، ص ۱۷۱)

۲۸- این معیار هم‌چنین می‌تواند با اظهار این مطلب بیان شود که در مورد خدمات "محصول از عمل تولید جدایی پذیر نیست". (مارکس ۱۹۷۳، ص ۱۰۴۸)

۲۹- برخی از نمونه‌های دیدگاه‌های انتقادی در زمینه کار مولد و غیر مولد عبارتند از: گو (۱۹۷۲)، هریسون (۱۹۷۳)، هانت (۱۹۷۹)، دووروا (۱۹۸۲) و لایبمن (۱۹۹۲). باید توجه کرد خط انتقادی که ما تلاش کردیم به آن پاسخ دهیم تصویری مختلط است و به هیچ وجه به این معنا نیست که نویسندگان نامبرده در هر موضعی نظر مشترک دارند.

۳۰- در صورت طرح این مساله که گردش با تسریع واگرد سرمایه در افزایش تولید مشارکت می‌کند باید یادآوری کرد که ما نیز این جنبه را در نظر گرفته‌ایم.